



محمود صالحی، فعال خستگی ناپذیر جنبش کارگری ایران، آزاد باید گردد!

بولتن کارگری شماره ۲۰۹

در این شماره می خوانید:

-تحلیل هفته: ترفند جدید وزارت کار؛ حفظ قرارداد های اسارت بار؛

-یادداشت: پروژه سرکوب فعالان کارگری و معلمان؛ نافوس زوال جمهوری اسلامی ایران

-از تجربه دیگران: اتحادیه های صنفی در حال گذار- تغییرات در روابط صنعتی در ویتمام (بخش اول)

-دیگر کشور ها: دو ترور و چهار سوء قصد به جان سندیکالیست های کلمبیا

-از جهان کار: آینده کار، چنان که می خواهیم (بخش هفتم)

-اطلاعیه: استوار بر سر پیماناش با زحمتکشان باقی ماند

-تینتر اخبار

در این شماره می خوانید:

- علی اشرف درویشیان، نویسنده برجسته کشورمان جاودانه شد!

- برای آزادی محمد نظری و لغو اعدام احمدرضا جلالی مبارزه کنیم!

-مجلس در کار تکمیل آپارناید مذهبی

- ژنرال ها می روند، دیپلمات ها می آیند

- تانمای «به پیش» منتشر شد!

- برخورد با سپینا نیکام، موجب ناسف ملی است!

- ترفند جدید وزارت کار؛ حفظ قرارداد های اسارت بار

- همه بررسی در "اقلیم" و چهار نکته!

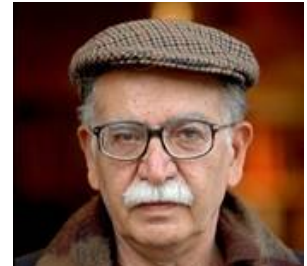
- آزاد سازی رقه و شکست خلافت اسلامی داعش

- چرا همبستگی؟

- جای خالی سندیکاها، بازنشستگان ...

اعلامیه مشترک

علی اشرف درویشیان، نویسنده برجسته کشورمان جاودانه شد!



علی اشرف درویشیان راوی درد و رنج‌های مردم فرودست پس از یک دوره طولانی بیماری از میان ما رفت. مردم ما نویسنده آزادی‌خواه و عدالت‌طلب، پژوهشگر ادبیات کودکان و یکی از اعضای دیرین کانون نویسندگان را از دست داد. درویشیان به نسل آرمان‌خواه تعلق داشت و با قلم و قدمش برای رهایی فرودستان از فقر و فلاکت و برای پی‌ریزی جامعه انسانی و عادلانه مبارزه کرد.

زنده یاد علی اشرف درویشیان در سال ۱۳۲۰ در کرمانشاه بدنیا آمد. پدر او آهنگر بود و او از پنج‌سالگی همراه پدرش به آهنگری می‌رفت، بعد که مغازه پدرش از دست رفت، شاگردینا شد و به کار خشت‌زنی پرداخت. کار در دوران کودکی، او را با روحیه حساسیت با درد و رنج کودکان فقیر آشنا کرد. درویشیان پس از دوره دانشسرا به عنوان معلم عازم روستاهای کرمانشاه شد. فقر و محرومیت مردم روستا بویژه کودکان را در آثار این دوره از داستانهای درویشیان مانند "هتاو" و "نیاز علی ندارد" می‌توان دید. علی اشرف از دانشسرای عالی تهران موفق بدیافت فوق لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی شد.

علی اشرف درویشیان از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ به سبب نوشتن کتاب "از این ولایت" و فعالیت‌های سیاسی از آموزش اخراج و سه بار دستگیر شد. او در آخرین دستگیری‌اش در سال ۵۴ به ۱۱ سال زندان محکوم گردید. شاهین بازجوی ساواک به او پیشنهاد داده بود که به عضویت حزب رستاخیز در بیاید تا از زندان آزاد شود. اما علی اشرف بر سر پیمانی که با زحمتکشان بسته بود استوار ماند و در آبان ۵۷ همراه با دیگر زندانیان سیاسی آزاد گردید. او مجموعه "فصل نان" و قصه "رنگینه" را در زندان نوشت و توسط همسرش به خارج از زندان فرستاد.

از این ولایت، آبشوران، همراه آهنگ‌های بابام، بیستون، سلول ۱۸، کی برمی‌گردد داداش جان، گل طلا و کلاش فرمز و رمان دو جلدی سال‌های ابری و مصاحبه با زنده یاد صفر قهرمانی جزو آثار او هستند. درویشیان درباره صمد بهرنگی نیز دو کتاب درآورده است: «صمد جاودانه شد» و «یادمان صمد بهرنگی». درویشیان پژوهشگر بود و از کارهای پژوهشی مجموعه ۲۰ جلدی فرهنگ افسانه‌های ایرانی با همکاری رضا خندان مهابادی، عقاید و رسوم مردم کرمانشاه، واژه‌نامه گویش کرمانشاهی، واژه‌های کردی کرمانشاهی و گردآوری متل‌ها و داستان‌های قدیمی را می‌توان نام برد. شخصیت‌های داستان‌های درویشیان غالباً واقعی‌اند و درویشیان با بسیاری از آنها زیسته و شاهد درد و رنج‌شان بوده است.

درویشیان در تمام عمر نویسندگی‌اش علیه سانسور مبارزه کرد و از آزادی بیان دفاع نمود. او در سال ۲۰۰۶ جایزه «هلمن همت» سازمان دیده بان حقوق بشر را دریافت کرد. این جایزه به نویسندگانی تعلق می‌گیرد که آثارشان سانسور شده و با انواع محدودیت‌ها مواجه بوده‌اند. نام علی اشرف درویشیان به عنوان یک نویسنده مردمی که قلمش همواره در خدمت محرومان جامعه بود، در ادبیات ما جاودانه خواهد ماند.

ما درگذشت نویسنده برجسته علی‌اشرف درویشیان را به خانواده، دوستان، کانون نویسندگان و کسانی که برای اهداف و آرمان‌های انسانی مبارزه می‌کنند، تسلیت می‌گوئیم.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

هیئت مسئولین کنشگران چپ

هیئت هماهنگی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ

۶ آبان ماه ۱۳۹۶ (۲۸ اکتبر ۲۰۱۷)

از برنامه سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

- غلبه بر تبعیض ملی - قومی

غلبه بر تبعیض ملی - قومی در ایران، موضوعی است که بدون تحقق آن، دموکراسی در ایران برقرار نخواهد شد. از میان برداشتن هر گونه نابرابری ملی - قومی از جمله شروط ضرور گذار ایران به دموکراسی و توسعه است. امر یکپارچگی کشور و همبستگی و وحدت ایرانیان، در گرو تامین و تضمین برابر حقوقی همه مولفه‌های ملی - قومی تشکیل دهنده ملت ایران قرار دارد. رفع تبعیض ملی - قومی در ایران و ایجاد ایرانی همبسته و دموکراتیک، تنها بر بستر اشتراکات تاریخی نیرومند بین ایرانیان صورت پذیر است و در آمیختگی و هم‌سرنوشتی کنونی همه آحاد ملت ایران می‌باید پشتوانه اصلی آن قرار بگیرد.

به نظر ما:

- لازمه تامین دموکراسی و حقوق ملی - قومی در کشور استقرار ساختاری غیرمتمرکز است که می‌تواند اشکال متنوع از جمله شکل فدرالیسم را به خود بگیرد.

- ما ضمن اعتقاد به یکپارچگی ایران و غلبه بر تبعیض ملی - قومی در چهارچوب ایرانی دموکراتیک، بر آنیم که استفاده از زور و خشونت در چالش‌های ملی - قومی می‌باید غیرمجاز اعلام شود.

- در ایران زبان مشترکی وجود دارد که از دیر باز عامل ارتباطی مردم این سرزمین بوده و شکوفایی آن مدیون خلاقیت همه فرهیختگان این سرزمین از هر قوم و زبان بوده است. فارسی به مثابه زبان مشترک، باید زبان همه ارگان‌های دولت، زبان مکاتبات اداری بین ایالات با مرکز و با یکدیگر باشد. ما بر آنیم که همه زبان‌های کشور دارای حقوق برابر هستند و اعمال هیچگونه محدودیتی بر سر راه شکوفایی آنها مجاز نیست. دولت موظف می‌باشد که امکانات لازم برای شکوفایی زبان‌های غیر فارسی کشور را فراهم نماید.

- زبان آموزشی، فرهنگی و رسانه‌ای هر ایالتی همان زبانی است که اکثریت ساکنان آن، به آن تعلق دارند. زبان آموزش در مناطق ملی، زبان آن منطقه است و در کنار آن، تدریس زبان فارسی اجباری خواهد بود. اقلیت‌های ملی - قومی ساکن در مناطق ملی از حق تحصیل به زبان مادری برخوردارند.

اعلامیه مشترک

برای آزادی محمد نظری و لغو اعدام احمد رضا جلالی

مبارزه کنیم!



محمد نظری، زندانی سیاسی که به اتهام عضویت در حزب دمکرات کردستان ایران از سال ۱۳۷۳ تا کنون در اسارت است، دست به اعتصاب غذا زده است. او خواهان توجه افکار عمومی به شرایط غیر قابل تحملی است که دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی به او تحمیل کرده است. محمد نظری دست یاری به سوی افکار عمومی و همه آنهایی دراز کرده است که مخالف نقض حقوق بشرند.

محمد نظری بیش از بیست سال است که زندانی است. وضعیت او حتی در چارچوب قوانین و مقررات حکومت ایران هم غیر قابل توجیه است. قوه قضاییه و سازمان‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی او را صرفاً به اتهام عضویت در یک حزب اپوزیسیون از دو دهه پیش تا کنون در زندان نگه داشته‌اند.

ماشین سرکوب حکومت فقها در طول نزدیک به چهار دهه حیات خود، فجایع زیادی آفریده است. ده‌ها هزار انسان به دستور حکام ایران اعدام یا شکنجه شده‌اند. ده‌ها هزار زن و مرد صرفاً به خاطر دگراندیشی و مخالفت با رژیم ولایت فقیه، سال‌ها در زندان به سر برده‌اند. اما تیغ سرکوب جمهوری اسلامی علیه کسانی تیزتر است که آسیب پذیرترند. جمهوری اسلامی حتی در مورد زندانیان سیاسی نیز تبعیض شدید اعمال می‌کند. اگر محمد نظری خانواده‌ای ثروتمند داشت که می‌توانستند تغذیه‌ای سالم‌تر برای او تأمین کنند و هزینه مداوای او را بپردازند، اکنون در شرایط بهتری به سر می‌برد. اگر محمد نظری اهل کردستان نبود چه بسا سال‌ها پیش آزاد شده بود. زندان سیاسی جمهوری اسلامی نیز مانند سراسر ایران، محل اعمال تبعیض طبقاتی و قومی است.

ما از همه آنان که دل در گرو آزادی دارند، از سازمان‌های سیاسی و نهادهای مدافع حقوق بشر می‌خواهیم که برای برخورداری محمد نظری از درمان رایگان و برای آزادی او از هیچ تلاشی دریغ نوزند.

خبری دیگر حاکی است که مقامات قضایی رژیم، صدور حکم اعدام علیه احمد رضا جلالی را تأیید کرده‌اند. سابقه دستگاه قضایی جمهوری اسلامی سیاه‌تر از آنست که بتوان به صرف طرح اتهام جاسوسی برای فردی، محاکمه غیرعلنی او را توجیه کرد. از این رو ما همراه با سازمان‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر خواهان روشن شدن موارد اتهام احمد رضا جلالی و لغو سریع حکم اعدام او هستیم.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هیئت مسئولین کنشگران چپ

هیئت هماهنگی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ

۲ آبان ۱۳۹۶ (۲۵ اکتبر ۲۰۱۷)

همبند ما علی اشرف درویشیان



علی اشرف درویشیان نه فقط خالق رمان‌هایی چون «سال‌های ابری»، «آبشوران»، «از این ولایت»، نویسنده ستان‌های کوتاه، پژوهشگر فرهنگ عامه، عضو فعال کانون نویسندگان ایران، مبارز پیگیر آزادی و عدالت، که رای ما همبندی ارزشمند و دوست‌داشتنی نیز بود.

درویشیان در داستان‌هایی که برای کودکان نوشت و در رمان‌ها و داستان‌های کوتاه خود صدای قربانیان سرمایه و استبداد، صدای کارگران، زحمتکشان و به حاشیه رانده‌شدگان بود و فضاهای زندگی لایه‌های محروم جامعه ما را به ادبیات برکشید. از چهره‌هایی بود که برای ثبت فرهنگ عامه تلاش کرد و منبعی گران‌قدر در این عرصه بر جای نهاد.

درویشیان نوشتن و مبارزه برای آزادی و عدالت را در هم آمیخته بود. در دوران شاه سه بار به زندان افتاد. در زندان نیز، چون بیرون از زندان، زلال و صمیمی بود. انسانی بود بی‌پیرایه، یکرنگ، شریف، صادق با مردم و با مخاطبان و یگانه با اعتقادات خود. درویشیان تا پایان عمر در نوشته‌ها و در کردار و زندگی خود بر استقلال هنرمند، بر آزادی بیان و وجدان و عقیده، بر عدالت و آزادی و آرمان‌های انسانی پای فشرد و حرمت استقلال سیاسی و فرهنگی خود را پاس داشت.

ما همبندی‌های او در رژیم شاه، در کنار همسرش خانم شهناز دارابیان و فرزندانش گلرنگ، بهرنگ و ، گلبرگ، همراه با اعضای کانون نویسندگان ایران و علاقه‌مندان آثارش، در رفتن او به سوگ نشسته و زندگی پربار او را ارج می‌نهیم.

ناصر آذرافروز - رسول آذرنوش - محمد آزادگر - فرج آلیاری - ابراهیم آوخ - باقر ابراهیم زاده - مهدی ابراهیم زاده - داود ابراهیمی - مستوره احمدزاده - فریدون احمدی - یوسف اردلان - جواد اسکوتی - محمد اعظمی - تقی اغنیا - رضا اکرمی - محمدرضا الاردبیلی - حسام امام - اصغر ایزدی - ارژنگ بامشاد - علی برزو - یداله بلدی - شریفه بنی هاشمی - حسین بهبودی - اژدر بهنام - عباس پاک نژاد - حبیب پرزین - حسین پورجانکی - علی پورنقوی - احمد پورمندی - محمد پیروزفرد - تقی تام - اسد ترابی - ایرج تقی زاده - فریبا ثابت - مهدی جباری - عاطفه جعفری - فردوس جمشیدی رودباری - رضا جوادی - رضا جوشنی - سارا جوشنی - ناصر جوهری - محمد حدادپور - محسن حرمتی پور - نقی حمیدیان - نسیم خاکسار - اسماعیل ختانی - اصغر خرسند - بهروز خلیق - مجید دارابیگی - رقیه دانشگری - حمید درخشنده - محمد دستگیر - رضا دقتی - اکبر دوستدار - مجتبی راجی - ناصر رحمانی نژاد - فرهمند رکنی - رحمت رنجیر - سلامت رنجیر - ابراهیم رنجکشان - تقی روزبه - ناصر زراعتی - حسین سازور - علی ستاری - جمال سجادی - فرج سرکوهی - کیومرث سلطان آبادی - هدایت سلطانزاده - اکبر سوری - اکبر سیف - محمدرضا شالگونوی - شهاب شکوهی - اسفندیار صادق زاده - علی صراف زاده - حسن صمدیان - جمشید طاهری پور - علی طلوع - مجید عبدالرحیم پور - حسن عرب زاده - حجازی - حسن عزیز - نادر عصاره - رضا عظیم زادگان - رضا علامه زاده - محمد فارسی - مهدی فتاپور - اصغر فتاحی - مسعود فتحی - حسن فخاری - حمزه فراحتی - عبدالعلی فرزام - محسن فومنی - وجیه اله قاسمی - نصراله قاضی - باقر قلیائی - پرویز قلیچ خانی - شهرام قنبری - مهدی کاظمی - اسفندیار کریمی - بهزاد کریمی - رضا کریمی - اصغر کهوند - حسن گلشاهی - علی لاریمی - روبن مارکاریان - ابراهیم مجبوی - احمد محمدی - ضرغام محمودی - مرتضی محیط - پرویز مختاری - منوچهر مختاری - عزت مصلی نژاد - بهروز مطلب زاده - عباس مظاهری - علی معتدل - مرتضی ملک محمدی - امیر ممبینی - نیما منیری - مسعود مولا زاده - محمدرضا مهاجوریان - سیاوش میرزاده - اشرف میرهاشمی - محمد ناظمی - ناهید ناظمی - نوشزاد ناظمی - عیدی نعمتی - حمید نعیمی - زهره نعیمی - فرخ نگهدار - پرویز نویدی - ایرج نیری - پروین واحدی پور - ایرج واحدی پور - محسن یلفانی

کوروش را دریابید! فرخ نعمت‌پور



یادداشت سیاسی کارآنلاین

سالهاست روز هفتم آبان ماه که به روز کوروش، بنیانگذار و نخستین پادشاه هخامنشی، نامگذاری شده است در سطر خیرها قرار می‌گیرد. در این روز، عده زیادی از مردم با جمع شدن در پاسارگاد استان فارس، مقبره کوروش، ضمن گرامیداشت خاطره و نام این پادشاه تاریخی، آن را به مناسبتی از جمله جهت طرح اعتراضات خودعلیه حاکمیت ایران تبدیل می‌کنند.

دستجات اصلی حاکمیت در ایران، عموماً با کوروش و این روز تاریخی برخورد صرفاً سیاسی می‌کنند و امسال نیز با تمهیدات گسترده امنیتی، از جمله بستن چهارراه‌های منتهی به مقبره کوروش، مانور نیروهای بسیجی و تهدید و ترسانیدن مردم سعی می‌کنند از تجمع مردم هواخواه این پادشاه در پاسارگاد جلوگیری کنند.

اما آیا کوروش و روز منتسب به آن را می‌توان صرفاً در چهارچوب یک نگاه سیاسی قرار داد؟

مشکل جمهوری اسلامی این است که از همان ابتدا، انقلاب ایران را که در نفی نظام پادشاهی پهلوی در ایران بود و با هدف ایجاد نظام جمهوری و ایجاد یک جامعه عادلانه، پیشرفته و دموکراتیک برپا شده بود و عملاً بعدها به اهداف آن خیانت شد را به کل تاریخ ایران تسری داد، و با تبلیغ و ترویج ایده‌هایی مانند 'نظام طاغوتی ۲۵۰۰ ساله'، عمل انقلابی مردم ایران در آن مقطع را عملی علیه کل تاریخ

مردمی خاص تفسیر کرد! غافل از اینکه در نظامات غیر مدرن و سنتی هزاره‌های قبل، عموماً ساخت قدرت در بیشتر مناطق جهان یک ساخت الیگارشیک با حضور پادشاهی در راس آن بوده است که عبور از آن در آن مقاطع بنوعی غیرممکن بوده‌است. یک ساخت قدرت که به علت گردش آن در نظامات اقتصادی - اجتماعی برده‌داری و فئودالیسم، بر اساس تضاد طبقاتی و بهره‌برداری و استثمار مردم قرار داشته است و اساساً نمی‌شود عمل انقلابی مردم در یک مقطع تاریخی را عمل علیه کل تاریخ خود ارزیابی کرد. بهمین جهت نظام جمهوری اسلامی از همان ابتدا بنوعی در مقابل تاریخ ایران قرار گرفت و به جای اینکه با این تاریخ یک برخورد تاریخی، مشخص و میراث‌گراانه داشته باشد، در تقابل صرف با آن برآمد و بدین ترتیب خود را در سنگر علیه تاریخ کشور خود قرار داد.

اما از طرف دیگر، میراث کوروش به وسیله‌ای برای مانور گروه‌ها و افراد سلطنت طلب تبدیل شده است تا با بهانه قرار دادن این روز تاریخی، برای برگرداندن و احیای نظام سلطنتی در ایران، خودی نشان بدهند. غافل از اینکه نمی‌توان بر اساس داده‌های تاریخی با شکل کنونی نظام سیاسی در ایران برخورد کرد و انقلاب ۵۷ در حقیقت یک "نه" بزرگ تاریخی به نظام سلطنت پهلوی در ایران بود که بخش عمده‌ای از همان مفاد موجود در لوح مشهور و تاریخی کوروش کبیر را نیز به بوته فراموشی سپرده‌بود و با ایجاد یک نظام سرکوبگر، استبدادی و آزادی کش عملاً بنیان‌های انقلاب ایران در آن

مقطع را فراهم آورد. تاریخ ایران با همه فراز و نشیب‌های آن و علیرغم همه انتقادات و تحسین‌هایی که می‌تواند در ما برانگیزاند، تاریخ ماست و باید با آن فراتر از برخوردهای صرفاً سیاسی، یک برخورد هویتی - تاریخی و میراث‌گراانه بر اساس کنش‌های انتقادگراانه و نه حذفی داشت، زیرا که اساساً نمی‌شود تاریخ را، به‌عنوان رویدادهای انجام گرفته، حذف کرد و آن را به بوته فراموشی سپرد.

جمهوری اسلامی و طیف‌هایی مشخص در درون آن باید بدانند که همان‌گونه که سمبل‌های خود را محترم می‌شمارند، باید به سمبل‌های مردم ایران، در تنوع ملی - قومی آن احترام بگذارند و از دالان برخورد صرفاً سیاسی با آنان نگذرند. تاریخ، تاریخ است و نظامی که از هویت و وجود خود مطمئن است بی‌گمان رابطه مستقیم میان اکنون و گذشته برقرار نمی‌کند.

کوروش کبیر، تاریخ ایران است و با لوح مشهور خود جوابی درخور در شرایط مشخص خود به امر تنوع در این سرزمین داده است. جوابی درخور، که اکنون نیز تحسین برانگیز است.

از یاد نبریم که او از جمله گفته است 'او که آدمی را از ماوای خویش براند، خود نیز از خواب خوش رانده خواهد شد'.

و شاید این اصل حدیث نظامی باشد در ضدیت با کوروش، و نه با کوروش در فرم پادشاه.

مجلس در کار تکمیل آپارتاید مذهبی

علی پورنقوی

چنان که رسانه‌ها خبر می‌دهند، به دستور علی لاریجانی کارگروهی در مجلس تشکیل شده است تا تبصره ۱ ماده ۲۶ قانون انتخابات شوراهای شهر و روستا را "اصلاح" کند. به موجب این تبصره اقلیت‌های دینی شناخته شده در قانون اساسی به جای اسلام باید به اصول دین خود اعتقاد و التزام عملی داشته باشند.

آنچه مجلس را به "اصلاح" این تبصره رهنمون شده، لغو عضویت سپنتا نیکنام، منتخب زرتشتی شورای شهر یزد، توسط شورای نگهبان است و بنا به گفته محمد محمودی شاه نشین، عضو کمیسیون شوراها و امور داخلی مجلس، "اصلاح" مورد نظر مجلس این است که "اقلیت‌های دینی را مکلف کند در هر انتخاباتی که شرکت می‌کنند تنها به کاندیدای خود رای بدهند".

تا آنجا که پای شورای نگهبان در میان است، می‌توان گفت که تکلیف امروز و فردای جامعه ایران با آن، و خاصه با فقهای آن، روشن است. مردم ایران نقشی در حضور این فقها در جا و مقامی که هستند، ندارند و حضور این مجموعه اصحاب کفهی را در واقعیت جاری و زندگی روزمره خود تاب خواهند آورد تا تعادل اساساً متفاوتی از قدرت در میان واقعیت و مطلوب حاصل شود.

اما نهش مردم نسبت به مجلس، خاصه در دوره‌های اخیر حیات آن غیر از این بوده است؛ یعنی نهشی که بر تعادل قدرت کنونی بین واقعیت و مطلوب و تقلائی مشخص برای تغییر آن اتکا داشته است. جوهر "اصلاح" مورد نظر کمیسیون مجلس در قانون انتخابات شوراهای شهر و روستا، یعنی مکلف کردن گروهی از مردم به رأی دادن به کاندیدای خود، عین تحمیل و آپارتاید مذهبی بر جامعه ما، امتیاز بزرگی به فقهای شورای نگهبان در راستای اعمال آپارتاید مذهبی و تکمیل کار آن شورا است، که قطعاً به نهش مردم نسبت به مجلس سمت خواهد داد.

ژنرال‌ها می‌روند، دیپلمات‌ها می‌آیند سیامک سلطانی



یادداشت سیاسی کارآنان

به دنبال پیروزی‌های اخیر ائتلاف به رهبری آمریکا از یکسو و نیز ائتلاف سه‌جانبه روسیه - ایران - ترکیه بر نیروهای داعش هم در عراق و هم در سوریه، صحنه سیاست در منطقه، پس از سالیان، با پدیده‌ای نوین مواجه شده است: ژنرال‌ها باید جای خود را به سیاستمداران دهند و کانال تصمیمات مهم سیاسی در منطقه از "راهروهای تنگ" مراکز فرماندهی و هدایت جنگ، به سالن‌های فراه وزارتخانه‌های امور خارجه، انتقال یابد.

روشن است که در این تغییر "میدان بازی" و تعویض بازیگران، که مشخصه اصلی آن خاموشی «توپ‌ها و تانک‌ها» است، نیرویی دست بالا و موفق محسوب خواهد شد که بتواند تصمیمات سیاسی را با پشتوانه اقتصادی گره‌زده و روند دگردیسی را سرعت بخشد. به دیگر سخن، اگر ولو تا دیروز، انتخاب "ائتلاف نظامی" با قابلیت بالا، پاسخگوی نیاز حضور وزین در صحنه سیاست منطقه بود، نمونه آنچه در ائتلاف نانوخته، اما عملاً شکل‌گرفته میان روسیه - ایران - ترکیه، و یا ائتلاف تحت رهبری آمریکا علیه داعش در سوریه به پیش رفت؛ اما اکنون روابط و

پیمان‌های سیاسی با پشتوانه‌های اقتصادی نیرومندند که تعیین‌کننده‌اند. تجربه نشان داده است که در چنین شرایطی، صف‌بندی‌ها هر زمان تغییر می‌کنند و دوست و متحد دیروز، اگر نه دشمن، اما به‌راحتی در سمت دیگر و در کنار رقیب، قرار می‌گیرد.

می‌توان سخنان اخیر وزیر امور خارجه آمریکا، تیلرسون، را مبنی بر اینکه با پایان نبرد علیه داعش، شبه‌نظامیان حاضر در عراق باید به کشورشان بازگردند، این‌گونه دید که گویا پس از داعش نوبت به "هلال شیعی" خواهد رسید و بزودی باید شاهد مواضع تندتری از جانب آمریکا در قبال ایران و سیاست‌های منطقه‌ای آن بود؛ به نظر می‌رسد که محمدجواد ظریف نیز، با همین نگاه، از حضور نیروهای شبه‌نظامی شیعی در عراق دفاع می‌کند و پاسخ خود را در کادر خشنی که بیشتر به موضع‌گیری نظامیان شبیه است تا وزیر امور خارجه، ارائه می‌دهد. اما می‌توان این پیام تیلرسون را به‌گونه‌ای دیگر نیز فهمید و پاسخ داد؛ و آن این‌که: دیر یا زود، دوران نظامی‌گری و انکاز به انواع گروه‌های شبه‌نظامی، حداقل در این گوشه از جهان به سر خواهد آمد. آنچه می‌ماند، عرصه‌ای خواهد بود که در آن سیاست و پشتوانه آن برنامه‌های اقتصادی خواهند بود که از همین "دیروز" باید بایست به آن پرداخته می‌شد و در غیر این صورت، فردا دیر خواهد بود.

روشن است که جایگزینی «ژنرال‌ها» با «سیاستمداران»، نیازمند نقشه راهی است سنجیده، اما روشی که جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با معضل فراندوم در اقلیم کردستان عراق انتخاب کرد و به پیش برد، نشانگر این واقعیت است که "نسیم" این جایگزینی، هنوز در کشور ما وزیده نشده است؛ بهترین گواه این ادعا نیز همانا سخنان محمدجواد ظریف است که در سطور بالا به آن اشاره شد.

احتمالاً وقایع روزهای اخیر در اقلیم کردستان عراق، این توهم را در عده‌ای دامن بزند که در آینده نیز می‌توان با انکاز به این روش و استفاده از واحدهای نظامی، در روندهای جاری در منطقه تأثیر گذاشت. اما چه در سوریه و چه در عراق، زمانی که دیگر توپ‌ها شلیک نکنند، ائتلاف‌های "موردی" نیز موضوعیت خود را از دست خواهند داد و تعیین‌کننده، دیپلماسی و رابطه برابر حقوق و احترام متقابل، خواهد بود. تحرکات دیپلماتیک هفته‌های اخیر که با پر سر و صداترین آن‌ها، یعنی سفر پادشاه عربستان به روسیه و دیدار با ولادیمیر پوتین آغاز گشت، با سفر مقامات رسمی بغداد به ریاض و نیز دیدار وزیر خارجه آمریکا، تیلرسون از عراق، ادامه یافت، نشانه‌هایی‌اند از این تغییر در صحنه سیاست منطقه و تغییراتی که در صف‌بندی‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، صورت خواهند پذیرفت.

منتشر شد



- تارنمای "به پیش!" می‌خواهد در خدمت برگزاری کنگره مشترک قرار گیرد. کنگره مشترک توسط سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ و کنشگران چپ برای پایه‌گذاری تشکل حزبی واحد تدارک می‌شود.
- تارنمای "به پیش!" محل بحث و گفتگو و ارائه نظر و پیشنهاد خواهد بود.
- تارنمای "به پیش!" کوشش می‌کند گره‌های نظری چپ دموکرات و بنیان‌های برنامه‌ای آن را برای جامعه ایران مطرح کند.
- در این رسانه، الگوی حزبی و سازمانی که می‌خواهیم بسازیم مورد بحث و گفتگو است.
- "به پیش!" تلاش خواهد کرد که تجارب جریان‌های چپ در عرصه‌های مختلف را بازتاب دهد.
- "به پیش!" می‌خواهد مواضع سیاسی مشترک سه جریان را بازتاب دهد.
- "به پیش!" برای برقراری ارتباط فعال بین دوستداران وحدت و پایه‌گذاری تشکل حزبی چپ و کسانی که می‌خواهند در روند برگزاری کنگره و در کنگره مشارکت کنند، تلاش خواهد کرد.
- سرانجام اینکه بیشترین تأکید این تارنما بر مباحث و گفت‌وگوهای فکری و برنامه‌ای و سیاسی خواهد بود.

"به پیش!" بیانگر اندیشه، نقد، نظر، تجربه و دانش سیاسی و رویکردهای متنوع تحت مسئولیت شورای دبیران و مدیریت فنی



برخورد با سپنتا نیکنام، موجب تاسف ملی است!

سپنتا نیکنام نماینده زرتشتی شورای شهر یزد که با رای شهروندان یزدی (اعم از زرتشتیان و مسلمانان و ...)، برای دومین بار به شورای این شهر راه یافته است؛ با حکم حذف فقهای شورای نگهبان مواجه شده است. حکمی که متکی بر توجیحات شرعی است و آشکارا قانون اساسی جمهوری اسلامی را نقض می‌کند. با این نظر شورای نگهبان طبعاً باید نمایندگان اقلیت‌های دینی مجلس شورا نیز برکنار شوند! در این روزها ما شاهد آنیم که شورای نگهبان شمشیر را از رو بسته و خود را عین قانون تعریف کرده است. و این در حالی است که روحانیون و حقوقدانان زیادی نظر بی‌سابقه شورای نگهبان را از نظر دینی و قانونی نقد کرده‌اند.

این رخداد اسفناکی است که آشکارتر از هر زمان ما را به قبل از مشروطه برمی‌گرداند، رویه بس خطرناکی است که قدرت شورای نگهبان را تا آنجا مطلقه می‌کند که می‌تواند هر لحظه قوانین تأیید شده قبلی را نیز ملغی کند! این در حالی است که بنا به قوانین رسمی خود حکومت، شورای نگهبان هیچ وظیفه‌ای در باره انتخابات شوراها ندارد. همچنین حقوق اقلیت‌های دینی در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده و در تبصره یک ماده ۲۶ آئین‌نامه انتخابات شوراها نیز به صراحت آمده است: «اقلیت‌های دینی شناخته‌شده در قانون اساسی به جای اسلام باید به اصول دین خود اعتقاد و التزام عملی داشته باشند».

ما جمعی از شهروندان ایرانی با گرایش‌های مختلف فکری و سیاسی، نسبت به این تعرض جدید و فزاینده شورای نگهبان به ساحه حقوق شهروندی هشدار می‌دهیم، مراتب مخالفت عمیق خود با این برخورد فقهای شورای نگهبان اعلام می‌داریم و از وقوع چنین تبعیضی در این دوره از تمدن بشری در میهنمان بسیار متأسفیم که در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که معدودی افراد با جمود و تصلب فکری خویش و با زیاده‌طلبی‌های سیاسی‌شان؛ احساس پاک انسانی، ملی و شهروندی ایرانیان و به خصوص مردمان یزد و از جمله زرتشتیان شریف و نیکوکار آن دیار را خراش می‌زنند و جریحه دار می‌کنند. ما برآنیم که تأمین همبستگی ملی در کشور ما همانا از طریق مخالفت جمعی با تعدیاتی این چنین علیه هرگونه حق شهروندی است که می‌تواند تأمین شود.

ابراز مخالفت و انزجار با این برخورد غیرانسانی کمترین انتظاری است که از هر شهروند ایرانی می‌رود و در این میان به خصوص آنانی که با رای بخش زیادی از مردمان این سرزمین بر کرسی‌های مجلس نشسته‌اند تا متکی بر مواعیدی که داده بودند با مخالفت و مقابله صریح با این دست اندازی جدید به حقوق مردم مقابله کنند. خاطره تلخ علیرضا رجایی و مینو خالقی و ... نباید تکرار شود.

امضاکنندگان:

احمد علوی - احمد فرهادی - احمد مقصدلو - احمد نجاتی - اژدر بهنام - اسماعیل ختائی - اسماعیل زرگریان - اشرف میرهاشمی - اشکبوس طالبی - اصغر خرسند - اکبر دوستدار - اکبر سوری - آرش قشقائی - بابک امیرخسروی - بهروز بیات - بهروز خسروی - بهروز خلیق - بهروز فدائی - بیژن پیرزاده - پروین کهزادی - پروین ملک - پروین همتی - تقی رحمانی - توران همتی - جلال کیابی - جمشید خونجوش - حجت سلطانی - حجت نارنجی - حسن جعفری - حسن زهتاب - حسن شریعتمداری - حسن فرشتیان - حسن یوسفی اشکوری - حمید احمدزاده - خسروبندری - داریوش پارسا - داود نواتیان - رحیم قیومی - رضا جاسکی - رضا چرندابی - رضا درخشان - رضا شیرازی - رضا علوی - رضا علیجانی - ساسان سلیمانی - سهراب رزاقی - سهیلا شعفی - سیامک سلطانی - سیامک فرید - سیاوش قائمی - شاهین انزلی - صادق کار - علی افشاری - علی پورنقوی - علی صمد - علی کلایی - علی یکتا - فاطمه حقیقت‌جو - فرخ نعمت‌پور - فرزانه عظیمی - فرهاد فرجاد - کاظم رستمی - کاظم علمداری - کاظم کردوانی - کامران امیری - کمال ارس - گودرز اقتداری - محسن حیدریان - محمد اولیائی فر - محمد برقعی - محمد رهبر - محمدصادق علی‌اصغری - محمود کرد - مرتضی صادقی - مرتضی کاظمیان - مریم تنگستانی - مسعود شب‌افروز - مسعود فتحی - مسعود لدنی - معصومه شاپوری - ملیحه محمدی - مناف عماری - منصوره شجاعی - منوچهر گلشن - مهدی جامی - مهدی خانیابا تهرانی - مهدی فتاپور - مهدی نوربخش - مهرداد احمدزاده - مهرداد درویش‌پور - مهشید یاسرس - میلاد ملک - ناصر پساینده - نیره توحیدی - ویدا فرهودی

۶ آبان ۱۳۹۶ (۲۸ اکتبر ۲۰۱۷)

چرا همبستگی ...

ادامه از صفحه ۱۵

طبعاً در اینجا لازم به تذکر است-اگر بخواهیم از اصطلاحات اشلی تیلور استفاده کنیم- همبستگی‌های قوی پایدارتر هستند. ما در مورد مهاجرین خاورمیانه به اروپا دیدیم که چگونه وسعت همبستگی در عرض چند ماه به سرعت کاهش یافت. اما، همه این‌ها چه اهمیتی برای ما دارد؟ این موضوع از چند نظر حائز اهمیت است و باید به‌طور جداگانه به بحث در مورد آن پرداخت. اول، برای یک تحول پایدار و دمکراتیک در ایران نیاز به تعمیق همبستگی بین جنبش‌های کارگری، فمینیستی، زیست بومی، ملی و سکولار است. همبستگی بین کارگران، بیکاران، خرده‌بورژوازی، طبقات متوسط، مهاجرین خارجی و مهاجرین داخلی (افغان‌ها) برای یک تغییر پایدار لازم است. مسلمانان ایجاد همبستگی بین همه لایه‌های طبقات و اقشار یادشده عملاً ممکن نیست. مثلاً، در میان مهاجرین خارجی تنوع و اختلاف طبقاتی زیاد است. طبقات متوسط لایه‌های زیادی را در برمی‌گیرند. این‌ها مسائل بزرگ و مهمی هستند که نیاز به کار جمعی دارد.

دوم، آیا وقت آن نرسیده که مرز پرنرنگی که بین داخل و خارج کشیده می‌شود را قدری کم‌رنگ‌تر نمود. این امری است که فقط با حرف پیش نخواهد رفت. امروز بسیاری از افراد زحمتکش در خارج از کشور وجود دارند که سعی می‌کنند مسائل ایران را در خارج مطرح سازند اما این مرز زمانی کمتر خواهد شد که فعالیت خارج چشمگیر باشد، آن‌قدر بزرگ باشد که جمهوری اسلامی نتواند آن را پنهان کند. سوم، اتحاد در میان چپ. در این مورد نیز ایجاد همبستگی از پایین بر سر مسائل مشخص ممکن است. عده زیادی از ما، موضوع را فقط به توافق رهبران احزاب و سازمان‌ها سپرده‌ایم. امکان همکاری بر سر بسیاری از مسائل سیاسی در پایین وجود دارد. "فشار از بیرون" مهم است. آن را دریابیم!

منابع

- ویکیپدیا
- سون-اریک لیدمن، در باره همبستگی
- استیتر استرنو، همبستگی در اروپا
- گسیپر میکلویش تامش، در باره همبستگی
- اشلی تیلور، همبستگی، تعهدات و عبارات
- هنری پیکفرد، همبستگی انسانی و سیاسی در مارکس جوان
- دیوید فیدرستون، همبستگی
- مریم حسین‌خواه، داستان ناتمام

ترفند جدید وزارت کار؛ حفظ قرارداد های اسارت بار



صادق کار

"خبرگزاری مهر" در دوم آبان از قول احمد مشیری، معاون وزیر کار در امور روابط کار، خبر از روشن کردن تکلیف قراردادهای موقت کار طی یک سال آینده در صورت توافق میان نمایندگان کارگران و کارفرمایان داد.

تحلیل زورمندانه قراردادهای موقت توسط کارفرمایان در کارهایی که ماهیت مستمر دارند خلاف قانون کار است، عملاً نیمی از حق و حقوق قانونی کارگران را از آنان سلب می شود و امنیت شغلی کارگران را از میان برداشته است.

هم از این رو کارگران به درستی قراردادها را اسارت بار می نامند و به همین دلیل مطالبات عمده کارگران و از محرک های عمده اعتراضات و اعتصابات کارگران طی دودهده اخیر برچیده شدن بساط قراردادهای موقت بوده است. هم اینک مطابق داده های آماری رسمی ۹۶ درصد از کارگران شاغل در بخش خصوصی و دولتی فاقد قرارداد رسمی هستند و تحت پوشش قراردادهای موقت کوتاه مدت قرار دارند.

منوط نمودن تعیین تکلیف مدت قرارداد موقت کار به نمایندگان کارگران و کارفرمایان توسط معاون وزیر کار خلاف تبصره یک از ماده ۷ قانون کار است، که تصمیم گیری در این مورد را به صراحت به وزیرکار و تأیید هیئت وزیران محول کرده است. معاون وزیر کار با طرح این ترفند در واقع قصد دارد، مطابق ماده ۷ قانون کار در واقع همه کارگران شاغل در کارهایی که ماهیت مستمر دارند، کارگر رسمی محسوب می شوند و به تبع آن باید از کلیه مزایای قانونی مد نظر در قانون کار برخوردار شوند. اما در تبصره یکم همین ماده، تعیین زمان کار موقت به وزیر کار و دولت واگذار شده است، از سال ۱۳۶۹ تا کنون که ۲۷ سال از تصویب قانون کار گذشته، وزاری کار به بهانه های مختلف عمداً از مشخص کردن شرایط قراردادهای موقت سرباز زده اند، کارفرمایان نیز به بهانه روشن نشدن تکلیف تبصره مذکور بخصوص از زمان دولت رفسنجانی به این سو با شیوه های مختلف منجمله با توسل به زور و تهدید قراردادهای موقت کار را مطابق میل و سلیقه خودشان جایگزین قرار داد رسمی در کارهایی که ماهیت مستمر دارند کرده اند.

به یک معنی تبصره قانون کار را بجای وزیرکار و دولت کارفرمایان تعیین کرده اند!

به همین خاطر اساساً قراردادهای موقت مطابق قانون کار فعلی و رفتاری که براساس این قراردادها با کارگران می شود، غیرقانونی است و دولت می بایستی از همان آغاز شروع این بدعت یک طرفه و خودسرانه کارفرمایی، جلوی این کار را می گرفت و مسبب آن را مجازات می کرد، با این وجود اما مدیران واحدهای دولتی نیز به تدریج به تقلید از این بدعت کارفرمایی شروع به تقلید از آنان کردند، که در نتیجه آن اینک ۹۶ درصد از کل شاغلین به صورت قراردادی کار می کنند و از این طریق به قیمت فقر و فلاکت کارگران سوده های هنگفتی نصیب کارفرمایان و مدیران دولتی می شود.

قبل از احمد مشیری، علی ربیعی در شروع صدراتش بر مسند وزارت تعاون، رفاه و کار، قول ساماندهی قراردادهای موقت کار را داده بود که تا کنون نه تنها به آن عمل نکرده بلکه درصد کارگرانی که تحت پوشش قراردادهای موقت کار قرار گرفته اند، طی مدت وزارت ایشان، بنا به داده های آماری رسمی با بیش از ۳۰ درصد افزایش از ۶۵ درصد به ۹۶ درصد افزایش یافته است و مضاعف بر آن مدت قراردادها کوتاهتر و شرایط قراردادها هم به مراتب بدتر از پیش گردیده، در واقع منظور از اصطلاح "ساماندهی" نوعی طفره رفتن از تعیین کردن مدت کار موقت بود و نشان می داد که وزیر کار نمی خواهد با اجرای قانون مانع بسط قراردادهای موقت شود. به همین جهت طی ۴ سال نخست وزارتتش نه هیچ اقدامی برای جلوگیری از قانون شکنی کارفرمایان انجام داد و نه خبری از اجرای طرحش شنیده شد.

همه این فراین حاکی از آن است که معاون وزیر کار نیز قصد ندارد به یکی از مطالبات عمده کارگران پاسخ مثبت دهد. او تحت فشار فراینده کارگران با توسل به این ترفند در تلاش است بر حمایت وزارت کار و دولت از رواج قراردادهای ظالمانه و اسارت بار و قانون شکنی کارفرمایان سرپوش نهد و مانعی بر سر راه این نظم ضد انسانی صاحبان سرمایه ایجاد نکند.

سپردن تعیین تکلیف قراردادهای موقت به شورای عالی کار که یک نهاد تماماً کارفرمایی و ضد کارگری است، غیر از این که خلاف قانون است، نتیجه اش در نهایت چیزی جز صحنه نهادن بر وضعیت کنونی نیست. این ترفندها رسواتر و لورفته از آن هستند که موجب فریب کارگران گردند. مبارزه کارگران تا ملغی کردن قرار دادهای اسارت بار موقت، ادامه خواهد یافت.

آزاد سازی ...

ادامه از صفحه ۱۰

شکست خلافت اسلامی داعش در جنگ با عراق و سوریه به معنای پایان کار این گروه تروریستی به عنوان یک حکومت است و موفقیت و پیروزی مهمی بشمار می آید، زیرا به عمر یک حکومت بسیار واپس گرا و ارتجاعی که در عرصه های کاربست قانون های سبعمانه و سرکوب های ضد بشری گوی سبقت را از دیگر حکومت های واپس گرای سنی و شیعه ربوده ، پایان بخشیده است، اما همان گونه که نمونه های طالبان و القاعده نشان داد

این شکست به مفهوم نابودی این گروه تروریستی نیست و جانباختن داعشی همچنان خواهند توانست به عملیات تروریستی و انتحاری و ضربه های موضعی نه تنها در عراق و سوریه بلکه در دیگر کشورهای منطقه و جهان به ویژه در اروپا دست بزنند و انسان های بسیار دیگری را با عملیات جنایتکارانه شان به خاک و خون بکشاند. به ویژه این خطر از سوی کسانی است که از منطقه های شکست خورده می گریزند و به کشورهای محل سکونتشان برمی گردند.

ارزیابی می شود که از سال ۲۰۱۴ حدود ۴۰۰۰۰ پیکارجوی غیر سوری و غیر عراقی از ۱۱۰ کشور به گروه داعش پیوسته باشند، نزدیک به ۶۰۰۰ اروپایی و ۸۰۰۰ نفر از کشورهای سابق اتحاد شوروی و نزدیک به ۵۰۰ نفر از آمریکای شمالی و بقیه از سایر کشورهای، با شکست های پیاپی داعش در سوریه و عراق شماری از آنان به تروریست های اسلامی در افغانستان، لیبی، صحرای سینای مصر و فیلیپین و نیجریه پیوسته اند و نزدیک به ۵۵۰۰ نفر هم به ۲۳ کشوری که شهروند آن هستند بازگشته اند.

شاید هنوز به زمان درازی نیاز باشد تا جهان از شر اسلام گرایان داعشی و گروه های نظیر آن رها گردد، اما باید مطمئن بود که چنین روز خجسته ای دیر یا زود فرا خواهد رسید.

همه پرسى در "اقلیم" و چهار نکته!

بهاد کریمی



نقد سیاسی است و عوض نکردن جای متعرض حيله گر با قربانی خطاکار و اشتباه نگرفتن قاتل و مقتول با یکدیگر. مسئله، تشخیص مختصات لحظه است و فهم اینکه اکنون کدامین وظیفه است که عمدگی دارد: قرار دادن همه ثقل موضع گیری بر نقد اشتباهات خطاکار یا اساساً پرداختن به افشای برنامه‌ها و نقشه‌های طرف زورگو؟! آیا متوجه این هستیم که پیامد این نوع از جهت‌گیریها و طبعاً و تبعاً اتخاذ سیاست سکوت ناشی از آن نسبت به تجاوزات ستمگر در پی می‌آورد؟! و نتیجه چنین تشویق‌های ولو ناخواسته‌ای، آیا فتوحات بیشتر بغداد نخواهد شد هم اینک متوجه نواحی شمالی "اقلیم" و کامل کردن محاصره "اقلیم" از هر چهارسو؟!

چرا این حقیقت از قلم انداخته‌اید که از چندی پیش در برخی محافل سیاسی نزدیک به قدرت بغداد و بر پایه مدارکی متقن، این موضوع بر روی میز تصمیم سازی‌ها قرار داشته که بعد تعیین تکلیف با "داعش" نوبت حسابرسی کرده‌ها بخاطر "فزون خواهی"‌های آنهاست؟

۲) "حق" و تحقق برنامه‌ای آن، دو چیزند. امید که فرصت دست دهد تا در این زمینه به تفصیل بنویسم اما در حد این نوشتار به گفتن این اکتفا می‌کنم که "حق تعیین سرنوشت"، "حق" است و نه فقط حقی معتبر برای زمان معین و مورد مشخص که برای همگان و همواره نیز، پرسشی است مرتبط با الزامات ساختار جهانی مبتنی بر دولت - ملت که در آن هر مجموعه انسانی دارای مختصات ملت، حق دارد در گزینش شکل سیاسی خود بودگی‌اش مختار باشد. حق انتخاب در این زمینه مختص اوست نه که مشروط به اراده و تصمیم دیگری! اگر قرار بر این باشد که "اختیار" نهفته در این "حق" از یک جمع انسانی ملی سلب گردد یا که به شراکت با دیگری موکول شود تا جنبه "مشاع" بیاید، فقط این بدانیم که آن دیگر "حق" تعیین سرنوشت نیست! چنین شیر بی یال و دمی را باید تعیین تکلیف برای طرف تحت سلطه نامید البته از نوع "شرعی"‌اش!

"حق تعیین سرنوشت" اما هیچگاه مساوی برنامه نبوده است و اکنون هم نیست. این "حق" بسته به مختصات زمان و مکان تحقق آن و خواست خواهنده آن، شکل متعین برنامه‌ای به خود می‌گیرد. در مقطع تحقق آن، پیاده شدنش را از یکسو شرایط سیاسی ناظر بر انتخاب و از سوی دیگر محاسبه نوع برنامه‌ای نسبت به گونه انتخاب است که رقم می‌زند. برنامه اجرایی این "حق"، در هر موردی خاص است و پاسخگوی ویژگی‌ها، اما خود بمثابة "حق"، خصلتی عام دارد. دامنه انعکاس این "حق" در برنامه، از امر توزیع و تقسیم قدرت در واحد مشترک است تا کسب استقلال، جدایی، هرگز تضره‌ای از آن نبوده و اکنون هم نیست، بلکه صرفاً وجه و شکلی از تحقق همین "حق" است. ...

ادامه در صفحه ۹

هم نمی‌تواند معنی دیگری داشته باشد مگر برخورداری آنان از حق جدایی در صورت لزوم؟ من در این نوشته‌ها ندیدم که حتی یکبار هم این گفته شود که دولت فدرال از سال ۲۰۰۵ به اینسو و علیرغم تعهد قانونی‌اش نسبت به کردها و نیز تقاضاهای مکرر "اقلیم" از بغداد برای وفا به عهد، هرگز حاضر به برگزاری رفراندوم در باره سرنوشت کرکوک و چند ناحیه دیگر نشده است! البته "دلسوزی"‌ها نسبت به کردها در این نوشته‌ها غایب نیستند اما دریغ از یک محکوم کردن روشن و آشکار لشکر کثی بغداد و شلتاق بازی‌های "حشد الشعبی" علیه کردها توسط این نویسندگان! مجبورم حتی این نیز بگویم که در برخی از آنها و نه در همه شان البته، ساختار و ادبیات نوشته بگونه‌ای آرایش یافته که در آنها شبهه احتراق به "واقع بین" بودن سردار قاسم سلیمانی در مقایسه با بارزانی احساس می‌شود! من اینجا به نوشته‌هایی که خود تصریح می‌دارند از جایگاه ناسیونالیسم وطنی ما به موضوع نگریسته و آن را داوری می‌کنند نمی‌پردازم؛ چون نگاه و سوگیری آنها را می‌فهمم و انتظارش را هم داشتم. اما نویسندگانی که به چپ تعلق دارند و مدعی نگاه عموم بشری هستند، آیا نباید پاسخ دهند که کجا جا گذاشته‌اند آن سنت همچنان ارزشمند و معتبر چپ را که تاریخاً در قبال موضوع تقابل ناسیونالیسم‌ها داشته است؟! نگاهی که صرفنظر از خطاهای عملی موردی همواره ناظر بر دفاع از حق ستمدیده در برابر ستمگر بوده و هست و در همانحال، عموماً هم در حفظ فاصله از هر نوع ناسیونالیسم از جمله ناسیونالیسم محکوم و صراحت در نقد تمایلات تنگ نظرانه آن؟!

رفراندوم کردستان عراق
علیرغم برخی مداخلات ناسف بار در آن و اعمال نفوذهای رهبری "اقلیم" در جریان انتخابات، رفراندومی بود برحق و مجموعاً دمکراتیک اگرچه از نظر سیاسی ناسنجیده

هیچ تردیدی در ارتکاب اشتباهات و خطاهای سیاسی رهبری "اقلیم" و مشخصاً شخص و خاندان مسعود بارزانی در این رابطه نیست. قبل از برگزاری این همه‌پرسی نیز بی‌سیاستی‌ها و ماجراجویی‌ها در آن مشهود بود و بارها و بگونه مسئولانه در اینجا و آنجا بر خطرات چنین سیاستی کردنی تاکید به عمل آمد و به عاملانش هشدارها داده شد. در همین نوشته‌های اخیر مورد انتقاد و گلایه‌ام نیز، انصافاً نکات تحلیلی واقع بینانه کم نیستند که با موارد نه چندان اندکی از آنها من هم‌نظر هستم؛ مسئله اصلی اما در سیاست کردن، انتخاب و تعیین درست جایی است که می‌ایستیم! مسئله، سوگیری و سمنگیری درخور است و "گم نکردن سوراخ دعا!" حفظ تعادل و توازن در

رفراندوم در "اقلیم" و مقابله حکومت مرکزی بغداد و حامیان آن با این همه‌پرسی، بار دیگر "مسئله ملی"، "مسئله کرد"، "حق تعیین سرنوشت" و رفراندوم را در مرکز مباحث اپوزیسیون ایرانی قرار داده و منجر به اعلام مواضع قابل تامل نسبت به آنها شده است. در این میان اما محوریت‌تر از همه، مقوله "حق تعیین سرنوشت" است که اهمیت نظری، برنامه‌ای، متدیک و سیاسی زیادی دارد و مکث اصلی نیز لازم است بر آن تمرکز یابد. امید که بتوانم در آینده نزدیک، سخن در این زمینه را تفصیلی‌تر بیان بدارم و مخصوصاً و مشخصاً هم بر متن حقوق بین الملل و همزمانی "مسئله ملی" با روند جهانی شدن. در این نوشته اما، قصدن صرفاً مکث اشاره وار است بر موضوع آنهم فقط حول چهار نکته.

داوری در باره رفراندوم بر حسب نتیجه محتمل آن، حذف پیشاپیش خویش از ورود به حیطه دمکراسی است! رفراندوم یعنی داوری عمومی. رفراندوم به شرط چاقو که دیگر رفراندوم نیست!

۱) سمت نعرض متوجه کیست؟ در همین چند هفته اخیر شاهد انتشار نوشته‌های زیادی پیرامون این رخداد بودیم که جز چند استثناء در آن، محتوی جملگیشان و البته از زوایای گوناگون و طبعاً هم به درجات متفاوت، اختصاص به نقد خطاهای سیاسی رهبری "اقلیم" بخاطر برگزاری رفراندوم در کردستان عراق داشت. مبنای گفتاری همه آنها اینست که اگر این ماجراجویی صورت نمی‌گرفت، کردهای عراق چیزی از دست نمی‌دادند و آنها کرکوک فتخیز، سنگال و خانقین و ... را در اختیار خود نگه می‌داشتند و لابد هم العبادی‌ها و "حشد الشعبی" با آنها مانند دوست رفتار می‌کردند! من نمی‌دانم که آیا این دوستان به کنه چنین گزاره‌ای باور دارند یا نه، اما از آنان می‌پرسم که چرا این حقیقت از قلم انداخته‌اید که از چندی پیش در برخی محافل سیاسی نزدیک به قدرت بغداد و بر پایه مدارکی متقن، این موضوع بر روی میز تصمیم سازی‌ها قرار داشته که بعد تعیین تکلیف با "داعش" نوبت حسابرسی کردها بخاطر "فزون خواهی"‌های آنهاست؟! چرا در این نوشته‌ها سخنی از این نیست که "فزون خواه" واقعی کیست و چرا در آنها نشانه‌ای مبنی بر دفاع از واقعیت تعلق کرکوک به "اقلیم" دیده نمی‌شود؟ شهری که از نظر تاریخی و علیرغم هفتاد سال سیاست سیستماتیک تعریب (عربی سازی) حتی در واقعیت همین امروزش شهری است عمدتاً کرد نشین و در نتیجه از نظر اتنیک اساساً متعلق به حیطه "اقلیم". چرا به این اشاره نمی‌رود که در خود قانون اساسی کنونی عراق، صراحتاً بر "آزادانه" و اختیاری بودن کردها برای بودن و ماندنشان در عراق تاکید شده و چنین تاکید و تصریحی

همه پرسى ...

ادامه از صفحه ۸

آخرین شق آنست که معمولاً بهتر است مقدمتاً - و امید موخرتاً در اشکال و وجوه دیگری و از جمله در همزیستی میان واحدی مشترک با سطوح متفاوتی از خودگردانی گرفته تا فدرالیسم و کنفدرالیسم متجلی شود. جدایی، نهایت ناگزیری است در تحقق این "حق" و نه که نخستین و بهترین آن. اما به عنوان "حق" باید به رسمیت شناخته شود تا راه اعمال زور، دستکم از نظر حقوقی سد گردد. اگر اختلاف بر سر مصادیق برنامه‌های تحقق این "حق" در هر موردی امری طبیعی است، ولی نباید اجازه داد که مناقشه بر سر خود "حق"، امری فراحقوقی و صرفاً سیاسی تلقی گردد. تالی زیر پرسش بردن این "حق"، یا تداوم سلطه است با توسل به سرکوبگری، یا به توجیه برخاستن اتخاذ روش سرکوب در برابر "قانون شکنان!"

"حق تعیین سرنوشت"، تابع این نیز نیست که چه عاملی بخواهد در مجموعه عوامل برآمد دهنده حس ملی تعیین کننده باشد. عامل تحریک احساسات ملی، زمانی می تواند عمدتاً زبانی و فرهنگی و حتی گهگاه دینی باشد، و در موافقی هم بیشتر اقتصادی. میزان نقش هر عامل طبعاً می تواند و باید در نوع موضع گیری بازتاب بیابد اما نه که اصالت خود این "حق" را بخواهد مخدوش بدارد. مثلاً در فلاندر بلژیک و کاتالونی اسپانیا، بیک کانادا و چند مورد مشابه دیگر این عمدتاً منافع اقتصادی است که تحریک کننده حس ملی هستند - البته قطعاً در کنار ویژگی‌های زبانی و کمابیش فرهنگی تاریخی و موجود دیگر- اما از این نتوان چنین نتیجه گرفت که پس "حق" مزبور دیگر موضوعیت پیشین خود را از دست داده است! "حق" انتخاب را نمی توان تابع ماهیت نیروی خواهان آن کرد. فرق دمکرات با غیر دمکرات هم در اینست که اولی با حفظ موضع برنامه‌های و سیاسی خود نسبت به طرف مقابل، اما حق انتخاب را برای هر دو طرف قابل است ولی دیگری فقط برای خودش! انعکاس تفاوت‌های مکانی و زمانی در اجرای حق را باید در برنامه جست و نه که آن را وارد اصلویت خود موضوع کرد.

۳) سنجش دمکراتیسم یک رفراوندوم با نتیجه آن، درست نیست.

اول اینکه در تشخیص اراده عمومی، ابزاری دمکراتیک تر و صلح آمیزتر از رفراوندوم سراغ نداریم. پرسش اینست که پیش از همه می باید از نفس انتخاب این ابزار برای ابراز نظر دفاع کرد یا در برابرش ایستاد؟ پرسیدنی است که چرا در بسیاری از نوشته‌های مربوط به رفراوندوم در "اقلیم" چه پیش از آن و چه بعد آن، مقدمتاً از این انتخاب دمکراتیک به عنوان حق مردم کردستان عراق پشتیبانی نشد؟ آیا این معنی خاص خود نداشت و ندارد و آیا به زیر علامت سنوال بردن چنین حقی نیست؟ و آیا در بهترین حالت همانگونه که در بعضی از این نوشته‌ها صراحت هم دارد، این حق به موافقت همه مردم عراق با آن از طریق اراده دولت فدرال مشروط نمی شود؟! و این در حالیکه، در وجه قراردادی نیز، قانون اساسی فدرال عراق در این زمینه خود نه به اثبات و نه به نفی چیزی نمی گوید!

سندی که در نوشتن و مدیریت روند تحریر و توافق و تصویب آن در شرایط فوق بحرانی عراق بعد صدام حسین، کردها نقش کلیدی داشته‌اند. البته روشن است که برگزاری رفراوندوم از نظر سیاسی ملزومات خود دارد و یک رهبری مدیر می باید که آنها را در عمل ملحوظ بدارد و رعایت کند. رفتن پای رفراوندوم کاری است بسیار ظریف که می باید با محاسبه همه ظرایف کار همراه باشد، همانی که رهبری "اقلیم" از خود نشان نداد. اما در بسیاری از نوشته‌های مورد نقد این نوشته‌ها، نه تنها هیچ تفکیکی بین حق برگزاری رفراوندوم از شرایط انجام آن صورت نپذیرفته که حتی نباید این حق بکلی زیر گرد و غبار انجام نامناسب آن گم شده است!

تاسف بارتر در این زمینه اما، مشروط کردن دمکراتیسم این رفراوندوم بود با نتیجه آن و تعمیم نظری این رویکرد به هر همه‌پرسی توسط برخی از مبارزین اصیل چپ. معنی ساده چنین مواجهه‌ای با مقوله رفراوندوم اینست که آن را فقط وقتی می توان قبول داشت که برگزاریش نتیجه دلخواه ما را بار آورد! جالب هم است که برای القاء این برداشت به خواننده، از یکی از رفراوندوم‌های ضد دمکراتیک و بد فرجام معاصر یعنی رفراوندوم فروردین ۵۸ ایران یاد می شود. حال آنکه حقانیت عدم شرکت در این رفراوندوم و معترض ماندن همیشگی به نتیجه این رفراوندوم، قبل از همه و در اساس بخاطر غیر دمکراتیسم آن در همان لحظه انجامش بوده است و نه منته آن.

به واقع بینی زیادی هم نیاز نیست تا بیاد آوریم که سرنوشت این رفراوندوم متاسفانه در جریان استخاله انقلاب به انقلاب اسلامی طی سال ۵۷، پیشاپیش رقم خورده بود! رفراوندوم تحمیلی ۱۲۵۸ که فقط نقش تثبیت "حقوقی" این دگر گشت فاجعه بار را داشت، از اینرو ناحق بوده است که قلدرا نه و به نحو غیر دمکراتیک بخشی از حائزین آراء را حذف نمود و مردم قیام کننده علیه استبداد پیشین را مجبور و محکوم به این دانست که فقط بگویند: جمهوری اسلامی، آری یا نه؟! اگر این رفراوندوم مثلاً و به فرض مجال حول سه پرسش همه پوش کشور یعنی کدام یک از این سه: مشروطه سلطنتی، جمهوری اسلامی و جمهوری ایران صورت می گرفت آنهم پس از یک دور بحث آزادانه موافق و مخالف در سطح افکار عمومی برای روشن شدن محتوی هر سه پیشنهاد، آنگاه دیگر دشوار بود آن را به غیر دمکراتیک بودن محکوم کرد! داوری در باره رفراوندوم بر حسب نتیجه محتمل آن، حذف پیشاپیش خویش از ورود به حیطه دمکراسی است!

رفراوندوم یعنی داوری عمومی. رفراوندوم به شرط چاقو که دیگر رفراوندوم نیست! رفراوندوم کردستان عراق" علیرغم برخی مداخلات تاسف بار در آن و اعمال نفوذهای رهبری "اقلیم" در جریان انتخابات، رفراوندومی بود برحق و مجموعاً دمکراتیک اگرچه از نظر سیاسی ناسنجیده. و سنوال اینجاست که چرا در نوشته‌های مورد نقد، اشاره چندانیه به این دمکراتیسم نرفته است؟! آیا متوجه این هستیم که معنی عملی این، چیزی نیست جز هموارتر کردن راه خشونت برای مقابله کنونی و آتی طرفین دعوا؟ آیا می فهمیم که ناپایستادن محکم پشت روش توسل به رفراوندوم در

مسئله‌ای که بدون حل و فصل دمکراتیک خود هرگز حل شدنی نیست در عمل فقط تشجیع آنانی است که می خواهند با توسل به زور خود صورت مسئله را پاک کنند؟! آنهم رفراوندومی که از پیش اعلام شده بود عمل به نتیجه آن الزامی نیست! جای پرسش دارد تا سنوال شود که چرا بجای عمده کردن خطای سیاسی رهبری "اقلیم" در این نوشته‌ها، سخنرها عمدتاً بر این متمرکز نشد تا گفته شود که اکنون متکی بر نتیجه همه‌پرسی، پیش بسوی حل صلح آمیز مسایل حل ناشده بین اربیل و بغداد در چارچوب عراق فدرال دمکراتیک؟ امید که گفته نیاید این حرفها پی تاثیر بودند! چنین استدلالی اگر به میان آید اصلاً نفس اتخاذ موضع زیر پرسش می رود! هر کسی، مسئول موضع خود است و حرف و موضع هر کس، بیانگر سمتگیری و سوگیری وی.

۴) نیت خوانی نه، اما فهم انگیزه آری!

بدترین روش در برخورد سیاسی با عقیده مخالف، جایگزینی کوشش برای درک مضمون گفته‌های وی است با خواندن نیت‌های او! این امر نگوئیدهای است اگر کوشش برای شناخت درونمایه سخن طرف مقابل و تشخیص نکات درست و نادرست آن بخواهد تحت الشعاع برجسته کردن نیت او شود که اصلاً هم معلوم نیست برداشت "باطنی" ما از آن نیت درست باشد! این، پلمیکی می شود مستبدانه که چون دغدغه فهم حقیقت و ارتقاء آن ندارد به سد کردن آزاد اندیشی می رسد. و این البته جای خوشحالی دارد که فرهنگ سیاسی کشور ما در این رابطه رشد کرده و داریم از آن فضای پیشین فاصله می گیریم.

اما این نیز انکار ناشدنی است که درنگ بر فهم انگیزه‌ها، خود جزئی از سیاست است! هیچ گربه‌ای محض رضای خدا موش نمی گیرد! نقد سیاسی، ضمن اینکه موظف است با نشان دادن پیامدهای هر موضع سیاسی بگوید که چنین مواجهه‌ای به سود کدام نیرو تمام می شود، این وظیفه را هم بر عهده دارد که روشن کند که آن سیاست برخاسته از کدام منافع و تمایلات اجتماعی و فکری پایداری است.

در رابطه با نوع موضع گیری‌ها نسبت به وقایع اخیر "اقلیم" هم می باید به عمق رفت تا درک کرد که کدامین تعلق خاطرها در میان بوده و هست؟ چه نیاتی که موجب عمده کردن خطاها - و البته خطاهای بزرگ- بارزانی می شود در همانحال ولی با نادیده گرفتن سرکوبگری پاسداران "تمامیت ارضی" عراق و حامیان منطقه‌ای آنان برای این شبیخون‌ها جنبه حاشیه‌ای قابل می شود؟ آیا صرفاً با خطایی متدیک مواجهیم یا درگیر انگیزه‌هایی هستیم که به صراحت بیان نمی شوند؟ تمایلاتی که، چه بدانیم و چه ندانیم در خود آگاه‌های ما فعال‌اند. باید روی این نکته اندیشید و فکر جدی کرد زیرا که این برای برخورد جاری و آتی چپ با مسئله بغرنج ملی کشور ما اهمیت بسیار دارد. درست است که چپ مدام نیازمند متحول کردن نگرش خود در این زمینه است و نیز برحسب داده‌های تازه، اما این نونگری فقط بر بستر هشپاری اوست سر اینکه به دام هیچگونه ناسیونالیسمی نیفتد و هیچگاه وجه عمده مبارزه خود با تبعیضات ناسیونالیسم مسلط را از یاد نبرد.

آزاد سازی رقه و شکست خلافت اسلامی داعش

عیسی پهلوان



سرانجام پس از چهار ماه نبرد سخت و مباران‌های پیاپی و درگیری‌های خانه به خانه، آخرین مقاومت‌های اعضای گروه تروریستی و ارتجاعی داعش در شهر شکست و گروه «نیروهای دمکراتیک سوریه» که از گروه‌های سنی مذهب سوری و حزب اتحاد دمکراتیک کردهای سوریه و اعضای پ.ک.ک تشکیل یافته و مورد پشتیبانی آمریکا است، رقه پایتخت این دولت خود خوانده را تسخیر کرد. پس از آزادسازی موصل در عراق، سقوط رقه در چند ماه آینده از سوی تحلیل گران گوناگون پیش‌بینی می‌شد؛ پیش‌بینی‌ای که اینک جامه عمل پوشیده است. اکثر جمعیت ۳۰۰ هزارنفری رقه، این شهر را ترک کرده و آواره شده‌اند و از آن جز ویرانه‌ای برجای نمانده است.

در واپسین روزهای نبرد رقه شماری از اعضای سوری داعش در توافقی با سازمان نیروهای دمکراتیک سوریه این شهر را ترک کردند و تنها چند صد نفر از اعضای خارجی داعش در آن ماندند که سرانجام همگی کشته شدند.

داعشی‌ها، تروریست‌های واپسگرایی که با نمایش خونین بی‌هراسی از مرگ بر طبل دروغین شجاعت می‌کوبند، در واقع ترسوین و هراسناکانی اند که شجاعت رویارویی با زندگی مدرن و واقعی دوران کنونی را ندارند و با واپس‌مانده‌ترین شکل‌های ممکنه زندگی که آن را به ایدئال‌هایی قدسانی فرارویانده‌اند و به آن جامعه اسلامی یا اجرای شریعت اسلامی نام نهاده‌اند، برای انسان‌های زیر سلطه‌ای خود جهمی واقعی برپا ساخته‌اند. جامعه‌ای با بازارهای برده‌فروشی، حجاب اجباری کامل برای زنان و سلب هرگونه حقوقی از آنان، اجباری شدن ریش برای مردان، قتل دگر اندیشان و غیرمسلمانان و مسلمانان غیر سنی سلفی و گرفتن جزیه، بریدن دست و پا و گردن زدن و زنده سوزندان کسانی که به زعم آنان خلاف‌کارند و شلاق زدن و اعدام انسان‌ها درملأعام و تعطیلی هرگونه نهاد مدنی و نهادهای انتخابی سیاسی. آن‌ها برای پس از مرگ هم با آرزو و توهم بهشت و حوریان برای خود تصویرهای خیالی دلپسند می‌سازند تا راه فرار از زندگی سده بیست و یکم را بر خود هموارتر سازند.

شکست داعش در نبرد رقه به معنی شکست قطعی این گروه در جنگی است که با دیگر نیروهای داخلی و خارجی در سال‌های گذشته در سوریه و عراق بدان مشغول بوده است، و به معنای برچیده شدن بساط همه‌ی جنایت‌ها و واپسگرایی‌ها برشمرده شده‌ی این خلافت اسلامی در این دو کشور است؛ و شکستی است مهلک برای همه‌ی انواع اسلامگرایی تندرو و واپس‌گرای سنی و شیعی در جهان.

داعش به رهبری ابوبکر البغدادی با شدت

یابی جنگ داخلی در سوریه و مشکلات دولت شیعی عراق، توانست در سال ۲۰۱۴ بخش بزرگی از این دو کشور را تسخیر کند و در بخش‌های اشغالی که تا ۹۰۰۰۰ هزار کیلومتر مربع تخمین زده می‌شد، با شعار اجرای قوانین شریعت اسلامی و بازگشت به دوران صدر اسلام، حکومت ترس و خشونت و سرکوب را برقرار نماید. داعش در دوره اوج قدرت گیری‌اش، حدود ۵۰ درصد خاک سوریه را در تصرف خود داشت.

درهم ریختن مرزهای موجود در خاور میانه، از جمله آماج‌ها اصلی این گروه بود. البغدادی که خود را خلیفه مسلمانان اعلام کرده بود، در سال ۲۰۱۴ در یکی از نماز جمعه‌های موصل گفت که داعش پیشروی خود را تا کوبیدن آخرین میخ بر تابوت قرارداد سایکس-پیکو ادامه خواهد داد. او و هم‌دستانش بدین سان مرزهای صدساله‌ی بر ساخته‌ی این قرارداد را به پرسش کشیدند و با هر وسیله ممکن و با دست‌یازی به هر جنایتی، کوشیدند بر دامنه‌ی نفوذ و قلمرو داعش بیفزایند. جنگ داعش در عراق و سوریه تاکنون حدود ۵۰۰۰۰ کشته و صدها هزار زخمی و آواره و ویرانی‌های بسیار برجا نهاده است.

پس از آزادسازی رقه پایتخت داعش، آمریکا و روسیه به عنوان قدرت‌های اصلی تأثیر گذار در جنگ داخلی سوریه به شکست داعش در رقه واکنش نشان دادند. تیلرسون وزیر خارجه آمریکا با شادباش پیروزی بر داعش در رقه گفت که آمریکا افتخار رهبری ائتلاف جهانی علیه داعش را دارد و این پیروزی را چرخش مهمی در جنگ با این گروه تروریستی می‌داند. سارا هاکیبی سنדרز سخنگوی کاخ سفید هم گفت شکست داعش از وعده‌های اصلی مبارزه انتخاباتی دونالد ترامپ بوده و پس از رسیدن به این هدف، این کشور در پی کاهش تنش در سایر مناطق سوریه است.

وزیر دفاع روسیه هم با اشاره به نقش ارتش این کشور در جنگ با تروریست‌ها گفت که نیروی هوایی روسیه از آغاز عملیات نظامی در سوریه صدها اردوگاه آموزشی و کارگاه‌های تولید جنگ افزار و ۱۵۰۰ خودرو گروه‌های تروریستی را نابود کرده است. افزون بر این دو کشور، جمهوری اسلامی ایران و ترکیه نیز، به شکست گروه تروریستی داعش در سوریه واکنش نشان دادند و بر سه‌م خود در این پیروزی تأکید کردند. با شکست داعش در سوریه و از دست دادن بخش‌های اساسی سرزمین‌های تصرف شده در این کشور، به منابع درآمدی این گروه هم ضربه‌ی سختی وارد آمده است.

داعش گویا تنها در سال ۲۰۱۵ نزدیک به ۳ میلیارد دلار از فروش نفت از منابع نفتی

تصرفی اش در سوریه درآمد داشت، که به دنبال شکست، و از کف دادن بخش‌های تصرفی در سوریه، یک منبع بسیار مهم مالی خود را برای همیشه از دست داده است؛ این زیان سبب خواهد شد تا از دامنه کنش‌ها و عملیات تروریستی و ضد بشری این گروه در سراسر جهان کاسته شود.

داعش هنوز بخش کوچکی از استان حمص و اطراف دمشق و استان دیرالزور را در اختیار دارد که بی تردید بزودی از این منطقه‌ها هم بیرون رانده خواهد شد، و دیگر از خلافت اسلامی عراق و سوریه به عنوان حکومتی با مرزهای معین و ارتش و زندان، هیچ نشانی برجای نخواهد ماند. گر چه داعش به عنوان یک گروه تروریستی ارتجاعی سلفی، همچنان به زندگی جنایت بارش ادامه خواهد داد و در اینجا و آنجا به عملیات انتحاری و تروریستی دست خواهد زد.

سرکوب داعش در سوریه و عراق بر اوضاع کنونی هردو کشور تأثیرات جدی بر جای می‌گذارد، و تناسب نیروهای داخلی و خارجی و رویارویی آن‌ها را با یکدیگر به گونه‌ای دیگر رقم می‌زند. در سوریه، آمریکا و دولت‌های متحدش و گروه‌های اسلامی سنی و کرد سوری همپیمانش، مستقیماً رویاروی روسیه و ایران و حزب‌الله لبنان و حکومت بشار اسد قرار می‌گیرند و ترکیه هم در این میان خواهد کوشید با ادامه دخالت مستقیم نظامی در سوریه نصیب بیشتری از وضعیت پیش‌آمده ببرد و مناطق گسترده‌تری را تسخیر نماید و به ویژه از قدرت‌گیری سازمان‌های کرد در سوریه بکاهد. سفر اخیر تیلرسون به خاورمیانه را از جمله می‌توان در چارچوب شکست داعش در عراق و سوریه و توازن جدید نیروها در این دو کشور و منطقه ارزیابی کرد. سخنان مقام‌های آمریکایی در زمینه خروج نیروهای نظامی وابسته به جمهوری اسلامی با عنوان مدافعان حرم و نظامیان مسلح گروه حزب‌الله لبنان از سوریه از پیامدهای اوضاع جدید در این کشور است.

دولت روسیه به مثابه‌ی یکی از قدرت‌های مهم در عرصه‌ی سیاست جهانی و منطقه‌ای، در رویدادهای چند سال اخیر عراق و از جمله در جنگ با داعش در عراق نقش مؤثر و مستقیمی بازی نکرده است و بازیگران اصلی خارجی در این کشور، دولت‌های آمریکا و جمهوری اسلامی و ترکیه بوده‌اند که می‌کوشند در پیوند با دولت عراق و نیروهای کردی این کشور بر عرصه‌ی سیاست در عراق تأثیر بگذارند و بر میزان نفوذشان در این کشور بیفزایند. اگرچه روسیه با سرمایه‌ی یک میلیارد دلاری در منابع گازی شمال عراق، می‌کوشد جای پای بیشتری در این کشور باز کند، اما رویدادهای چند هفته گذشته شمال عراق این هدف را با چالش‌هایی روبرو خواهد ساخت.

ادامه در صفحه ۷



چرا همبستگی؟

چگونه می‌توان از همبستگی به وفاداری رسید!

رضا جاسکی

«همبستگی همیشه یک دستاورد کنشگرانه است، نتیجه مبارزه فعال برای ایجاد امر عام بر اساس ویژگی‌ها/تفاوت‌ها.»

چاندرا تالیاد موهانتی

در سال ۱۹۶۴ نلسون ماندلا و برخی دیگر از رهبران کنگره ملی آفریقا، در دادگاه ریونیو در ژوهانسبورگ به زندان‌های طولی مدت محکوم شدند. همیشه هندرسون شاعر و خواننده فقید چپ اسکاتلندی آهنگی به نام «مردان ریونیو» (ریونیو) سرود. هندرسون در آن خواهان آزادی ماندلا، گولدربرگ و دیگر زندانیان سیاسی آفریقای جنوبی می‌گردد. "مبکی گولدربرگ سیزولو را آزاد کنید. ماندلا را آزاد کنید، ماندلا را آزاد کنید". اشعار و آهنگ «ریونیو» بر اساس آواز قدیمی جنگ داخلی اسپانیا در دوران فرانکو « Viva la Quince Brigata » ساخته شده بود. در آن زمان، ریموند کونن نماینده کنگره ملی آفریقا در لندن بود. وی در نامه‌ای به هندرسون از وی تشکر کرد و گفت «شباهت‌های فراوانی بین مبارزات اسپانیایی‌ها با فاشیسم و مبارزات ما وجود دارند». این آهنگ به تدریج جای خود را باز کرد. بیت سیگر، خواننده و کنشگر معرف آمریکایی، آن را در مقابل جمعیت زیادی در آمریکا خواند. هندرسون آهنگ را به دفتر کنگره ملی در لندن داد. ریموند کونن آهنگ را بلافاصله به دفتر مرکزی کنگره ملی در دارالسلام فرستاد. در سال ۱۹۶۸ گروه اسکاتلندی کوریز اجرای جدیدی از آن را منتشر کرد. این اجرای جدید بلافاصله برای مبارزان آزادی‌بخش آفریقا گسیل شد. پس از چندی هندرسون شنید که در جزیره روبن، ماهیگیران فقیر سیاه‌پوست هنگامی که تور خود را پهن می‌کنند آواز او را به این امید که باد صدای آن را به گوش زندانیان سیاسی در پشت دیوارهای بلند خواهند رساند، می‌خوانند. او در پوست خود نمی‌گنجید. در سال ۱۹۷۷، یک گروه آفریقای سیاه که در لندن زندگی می‌کردند، گروه آته، اجرای جدیدی از «ریونیو» را با افزودن کلماتی از جنوب آفریقا ارائه داد. ماندلا، در سال ۱۹۹۳ هنگام دیدار از گلاسکو شخصاً به دیدار هندرسون برای تشکر از نوشتن آهنگی که تأثیر زیادی در همبستگی مردم جهان با مبارزان آفریقای جنوبی داشت، رفت.

اما همه‌جا از این آهنگ باروی خوش استقبال نشد. این آهنگی بود که نه فقط در آفریقای جنوبی، بلکه در انگلستان و کشورهای دیگر هم باعث احساس قربانیت و هم نفرت می‌گشت. در این مورد کنی کرد، خواننده فولکلور گلاسکوئی شهادت می‌دهد که چگونه بارها از جانب برخی از تماشاچیان، و یا صاحبان رستوران‌ها و کلوپ‌ها هنگام خواندن این آهنگ مورد

نکوهش قرار گرفته بود، چگونه برخی به‌عنوان اعتراض سالن را ترک می‌کردند.. بنابراین اگرچه همبستگی یک کلمه مثبت است، اما در عمل می‌تواند مایه تشدید افتراق نیز باشد.

همبستگی برای ریچارد رورتی، فیلسوف فقید آمریکایی، یک مفهوم کلیدی بود. او به‌دقت مشخص کرد که همبستگی یک ویژگی درونی، یک ژن خاص نیست که انسان در «جوهر خود» داشته باشد. آن یک ارزش جهان‌شمول و عامی نیست که افراد با کمک فلاسفه بتوانند آن را در خود کشف کنند. از نظر او، همبستگی همیشه متوجه یکی از ماست و ما نمی‌تواند همه انسان‌ها را در برگیرد. در واقع «ما» یعنی اینکه دیگرانی وجود دارند که باید حذف شوند. کسانی وجود دارند که متعلق به دیگران هستند. آن کسان نیز نه ماشین، یا حیوان بلکه انسان هستند؛ اما این ما کیست؟

از نظر رورتی، ما در شرایط مشخص زمانی و مکانی تعریف می‌شود. او مثلاً می‌گوید که چگونه در جنگ دوم جهانی، یهودیان در معدودی از کشورها جز «ما» محسوب می‌شدند، درحالی‌که در اکثر کشورها آنان جزئی از دیگران بودند. در دانمارک، به هنگام اشغال آن کشور توسط نازی‌ها، مردم غیر یهود دانمارک، یهودی‌ها را جزئی از جامعه خود می‌دانستند. در ایتالیا نیز یهودیان وضع بهتری نسبت به فرانسه و بلژیک داشتند. از نظر رورتی دلیل این امر آن بود که در دانمارک و ایتالیا یهودیان و غیریهودیان دارای منافع و دغدغه‌های مشترک زیادی بودند. به عبارت دیگر، از نظر او، در همبستگی آن کسی حذف می‌شود که شبیه «ما» نباشد.

اما چرا همبستگی برای او مهم بود؟ زیرا به عقیده وی، برای انسجام جامعه باید فردگرایی و احترام به حوزه خصوصی بتوانند باهم عمل کنند. همبستگی یک نکته کلیدی در اخلاق عملی او محسوب می‌شد. از این رو، بنا به گفته برخی رورتی نتوانست خط فاصل پررنگی بین امور خیریه و همبستگی بکشد.

در اینجا، قبل از ادامه بحث، طرح چند پرسش ضروری است. برای چه ایرانی همبستگی چه اهمیتی دارد؟ چرا همبستگی؟ و یا اینکه، همبستگی همیشه موضوع مهمی بوده است، چرا امروز؟ امروز این موضوع همان‌قدر اهمیت دارد که دیروز داشت! طبعاً، همبستگی همیشه موضوع مهمی بوده است، اما آن بیشتر یک پرنسپ کارگری بود که هیچ‌گاه مورد منازعه قرار نداشت. همبستگی جای اصل برادری را در جنبش کارگری گرفت تا خود را از درک بورژوازی برادری در حرف (به قول فیلیپ بکر، در انترناسیونال اول) بگیرد و به برادری در عمل بدل شود. امروز، سیر حوادث در جهت عکس است. همه از همبستگی به‌جای برادری صحبت می‌کنند، حتی واتیکان.

ممکن است به‌درستی گفته شود، کلمات همیشه دچار تغییر و تحول شده‌اند، امروز یک معنی دارند و فردا ممکن است معانی کاملاً متفاوتی به خود گیرند. مثلاً، همان‌طور که در زبان انگلیسی همیشه از سرنوشت کلماتی چون «nice» و «silly» یاد می‌شود. در گذشته کلمه «nice» معنی احمق، ساده را می‌داد و امروز معنی کاملاً متضاد و کاملاً مثبتی را به خود گرفته است. و بالعکس کلمه «silly» در مورد چیزهای باارزش و مقدس به کار گرفته می‌شد، اما امروز معنی احمق، ابلهانه ... را می‌دهد. این کاملاً درست است. کلمات قطعاً در طول حیات خود متحول می‌شوند، اما کلمات فقط کلمه محسوب نمی‌شوند بلکه به آن‌ها وظایف معینی محول می‌گردد. امروز هیچ‌کس از کلمه «nice» به معنی ابلهانه استفاده نمی‌کند، بلکه همه در مورد وظیفه آن توافق نظر دارند. اما چنین توافقی برای برخی از مفاهیم چون همبستگی یا آزادی وجود ندارد. تلاشی جدی برای خالی کردن آن‌ها از مفهوم و روح اولیه‌شان صورت می‌گیرد. اکنون همه از آزادی صحبت می‌کنند، درحالی‌که می‌دانیم بسیاری از جنایات تاریخی به نام آزادی صورت گرفته است. جنایات کنونی جمهوری اسلامی نیز به نام آزادی صورت می‌گیرد. در دنیای «post-truth» امروز، به‌ویژه در دوران ترامپ، صحبت کردن از همه‌چیز ممکن است، اما آیا این بدان معنی است که ما باید میدان را برای هرگونه تفسیری خالی بگذاریم؟ اجازه دهیم واژه‌های سیاسی چپ از جوهر واقعی‌شان خالی شوند؟

در مورد ایران، این نکته از چند مورد حائز اهمیت است. به چند مورد آن در زیر می‌پردازیم:

وفاداری

آقای روحانی، محمدباقر نوبخت و دیگر همکارانشان در کتاب «امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران» نظرات خود در مورد مشکلات اقتصادی ایران را مطرح کرده‌اند. آن‌ها در این کتاب بر اهمیت و نقش سرمایه مولد تأکید دارند. تقریباً همه اقتصاددانان و دیگر متخصصین، مردم، و نیز سران رژیم معتقد به عدم وابستگی به نفت هستند. برای سران رژیم این موضوع به‌ویژه پس از تحریم‌های آمریکا که در نهایت به برجام مورد مناقشه امروز ختم شد، اهمیت بیشتری یافت. اما در رابطه با چگونگی خلاص شدن از این معضل، اختلاف نظر بسیار است. همه می‌دانیم که هنگام فروش نفت، پول آن از طریق بازار دولتی وارد بازار می‌شود. بورژوازی تجاری قسمت بزرگی از ارز را صرف واردات قانونی به کشور می‌کند. گفته می‌شود تقریباً نیمی از واردات به کشور به شکل غیرقانونی است و یکی از اهداف دولت روحانی مبارزه با این قاچاق است که به قول احمدی‌نژاد توسط «براداران قاچاقچی» صورت می‌گیرد. ...

ادامه در صفحه ۱۲

چرا همبستگی؟ ...

ادامه از صفحه ۱۱

آقای روحانی در برنامه انتخاباتی اخیر خود مجدداً بر یک نکته تأکید کردند: «اقتصاد سطح رفاه متوسط خانوارهای ایرانی که طی سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۲ رخ داده است، باعث شده است تا تقاضای داخلی در سطح پایین‌تری نسبت به گذشته قرار گیرد، به همین دلیل بهره‌گیری از ظرفیت تقاضای خارجی به معنای صادرات تنها عاملی است که می‌تواند کشور را از افتادن در تله «تقاضای کم-تولید کم»، «تولید کم-درآمد پایین» و «درآمد پایین-تقاضای کم» خارج سازد.»

بنابراین صادرات کالاهای غیرنفتی تنها راه نجات کشور است. اما مشکل آقای روحانی در نظام سرمایه‌داری «رفاقتی» ایران قرار دارد. آقای روحانی با اعلام سیاست مصالحه در پی مصالحه با جناح رقیب است. مشکل اینجاست که این مصالحه به جای زیادی نرسیده است. ولی فقیه نیز نه خواهان مصالحه بلکه وفاداری است. بسیاری در ایران به این امر واقف هستند که مهم‌ترین مشکلات اقتصادی ایران را فقط از طریق تغییرات کلان در عرصه سیاست‌های نظام می‌توان تغییر داد. همه متخصصین بارها به دقت در مورد آن اظهارنظر کرده‌اند و نیازی به تکرار آن در اینجا نیست، اما گفتن چند نکته مهم است. آیا اقتصاد ایران با بیرون نگه داشتن نیمی از نیروی کار خود، یعنی زنان کشور از صحنه کار به دلایل ایدئولوژیک، می‌تواند به جایی برسد؟ آیا بنا بر همه نسخه‌های اقتصادی، از جمله نئولیبرالیستی که دولت‌مردان امروزی ایران بدان نزد عشق باخته‌اند، بدون مصالحه با کشورهای منطقه و جهان و در رأس آنان اسرائیل و آمریکا می‌توان انتظار آرامش در کسب‌وکار، به‌ویژه در اقتصاد وابسته به نفت ایران را داشت؟ می‌توان انتظار سرمایه‌گذاری خارجی و فتاوری بالا را داشت؟ می‌توان انتظار بالا بردن بهره‌وری را داشت؟ این‌ها قسمتی از راه‌حل مسئله هستند که بسیاری، از چپ و راست، با آن‌ها توافق دارند. اما راه‌حل نئولیبرالیستی متکی بر یک پایه دیگر نیست. کاهش مخارج تولیدی از طریق دستمزد پایین‌تر برای کارگران، پایین آوردن سطح نازل امنیت کار و تاراج منابع طبیعی، صنعت پتروشیمی که ۷۰ درصد سرمایه‌گذاری کشور را جذب می‌کند، فقط ۲۵ درصد نیروی کار در آن اشتغال دارد. کالاهای صادراتی صنعتی، متعلق به صنایع پتروشیمی، سیمان و فولاد هستند. هزینه انرژی در ایران ۲۵ درصد پایین‌تر از رقیب خارجی است و از این‌رو امکان صادرات، در صورتی که اوضاع بین‌المللی اجازه دهد، وجود دارد؛ آقای روحانی چاره را فقط در ارزان کردن نیروی کار، اخراج سریع کارگران می‌داند. او می‌گوید: «یکی از مشکلات، چانه‌زنی نیروی کار بر سر دستمزد است ... چالش دیگر هزینه بالای اخراج نیروی کار برای کارفرما است.» (روحانی و همکاران، امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران، به نقل از رجانویز)

از سوی دیگر در کنار سیاست مصالحه، برخی از نیروهای اپوزیسیون ایرانی نیز

خواهان اعلام «همبستگی» کارگران با سرمایه‌داران هستند. آن‌ها از کارگران می‌خواهند که با کارفرمایان مدارا کنند و «دست کارفرمایان» را به خاطر ایجاد کار بفشارند. اینجاست که مشکل ایجاد می‌شود. هدف نفی تضادهای طبقاتی یا کاهش آن به موضوعی کم‌اهمیت است.

در سال ۱۸۰۷، هگل در کتاب فونمونولوژی روح داستان معروف ارباب و بنده خود را مطرح کرد. این روایت با تفسیر الکساندر کوژف (کوژو) در دهه ۱۹۳۰ در سطح وسیعی مطرح شد. بنابر این تفسیر، هم ارباب و هم بنده قبل از اینکه به مرتبه اجتماعی خود رضایت دهند مبارزه طولانی را از سر می‌گذرانند. ارباب در انتهای مبارزه پیروز می‌شود اما رقیب خود را نمی‌کشد بلکه با تبدیل کردن رقیب به بنده او را وادار می‌کند که ارباب بودنش را به رسمیت شناسد. از سوی دیگر ارباب با اتخاذ چنین تصمیمی خود نیز موجودیت بنده را به رسمیت می‌شناسد، حتی اگر او از نظرش بنده‌ای بیش محسوب نباشد. در روایت کوژف، بنده فرودست محسوب می‌شود اما از آنجاکه با کار خود جهان را تغییر می‌داد، در واقع نوعی برتری اخلاقی می‌یافت. کوژف، این روایت هگلی را به مبارزه طبقاتی در جامعه تفسیر نمود. کارگر به خاطر موقعیت ویژه خود در تولید، به نیرویی انقلابی تبدیل گشت.

این تفسیری بود که رهبران اولیه مکتب فرانکفورت نیز قبول داشتند و توجه به تولید و مبارزه طبقاتی یکی از پایه‌های مهم نظرات آنان را تشکیل می‌داد تا اینکه یورگن هابرماس با طرح نظرات جدید خود، تئوری انتقادی را بر پایه تفاهم مراوده‌ای قرار داد و به قول اکسل هانت، آن را از پارادایم تولیدی به پارادایم ارتباطی تغییر داد. هانت می‌گوید به عبارتی «فرمول‌بندی جدید در تجزیه و تحلیل جامعه، در درجه اول دیگر نه به مناسبات تولیدی بلکه به مناسبات ارتباطی و گفت‌ووشنودی رجوع می‌کرد (مصاحبه با هانت، ترجمه شیدان وثیق).

از این‌رو هدف رهایی کار توسط کار نبود بلکه رهایی از طریق پتانسیل تفاهم، از طریق مراوده و گفت‌ووشنود حاصل می‌گشت، به عبارت دیگر تئوری انتقادی از مارکس به سوی دورکهایم و در مواردی و بر رفت. در این زمان، نقش تضادها کاهش یافت. هنگامی که اکسل هانت به کرسی ریاست مکتب فرانکفورت تکیه زد، او باز به هگل و روایت ارباب و بنده و دیگر نوشته‌های هگل جوان برگشت اما نه با تفسیر کوژف بلکه تفسیری جدید. از نظر هانت، هابرماس نقش کمی به «پدیده تعارض در امر اجتماعی می‌دهد و یا، در بیانی دیگر، برای واقعیت اساسی مبارزه و نزاع نزد انسان‌های مجتمع (سوزده‌های اجتماعی شده) اهمیت کوچکی قائل می‌شود. در این رابطه، تلاش ویژه من عبارت از تعرض و تصحیح راهی بود که توسط هابرماس گشوده شد، یعنی پیشروی به سوی مفهومی از امر اجتماعی که همواره بر مناسبات اجتماعی استوار است، اما با چشم‌اندازی که بیشتر تحت تأثیر تعارض قرار می‌گیرد.» (همان‌جا) به عبارت دیگر او عنوان می‌کند که قصد بازگشتن به سوی مارکس را ندارد اما تفسیر هابرماس از جهان را که در آن‌همه

چیز بر اساس تفاهم و گفتگو حل می‌شود و تضادها را نادیده می‌گیرد را قبول ندارد. او سپس اضافه می‌کند که پارادایم او مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن است. هانت عنوان می‌کند که حتی نزد مارکس نیز ایده عمومی مبارزه طبقاتی مهم‌تر از پارادایم تولید اوست. (همان‌جا)

نتیجه اینکه، آنانی که سعی کردند که ایده مبارزه طبقاتی را کوچک کنند، مجبور شده‌اند به این خطای خود اعتراف نمایند. مبارزه طبقاتی به معنای کشت و کشتار و خون‌ریزی نیست. مبارزات قلمی نیز جزئی از مبارزات طبقاتی هستند. حقوق کارگران ایرانی فقط از طریق مبارزه کسب می‌شود، فقط از این طریق است که او به رسمیت شناخته خواهد شد، به او به‌عنوان یک انسان در عمل، و نه در حرف، ارج گذاشته خواهد شد. در هیچ کجای دنیا این ارج‌گذاری بدون مبارزه به دست نیامده است! طبعاً، هم کارگر و هم سرمایه‌دار به وابستگی خود به یکدیگر در شرایط کنونی معترف هستند. ضمن آنکه همه می‌دانند که تولید بر پایه مالکیت خصوصی یکی از اشکال ایجاد فرآورده‌های موردنیاز جامعه است. اشکال دیگر تعاونی و دولتی نیز وجود دارند. هانت با بازگشت به نوشته‌های اولیه هگل، به اخلاق هگل، همبستگی را به رسمیت شناختن متقابل می‌نامد، چیزی که به نظر نویسندگان این سطور فقط قسمتی از حقیقت است، اما در حال او بر مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن و ارج‌گذاری پافشاری دارد.

امروز مفهوم دیگری وجود دارد که برخی سعی دارند آن را جایگزین همبستگی کنند و آن وفاداری است. ابتدا وفاداری با اعتماد درآمیخته می‌شود و سپس جایگزین همبستگی گردد. در اینجا وظیفه کارگران و کارمندان این است که هر چه بیشتر کار کنند، هر چه کمتر قوانین کاری و سازمانی را موردانتقاد قرار دهند، به آنچه می‌گیرند قناعت کنند و نگاه کاملاً مثبت و خوش‌بینانه‌ای نسبت به محل کار و قوانین حاکم بر آن داشته باشند. این در واقع اعلام وفاداری کامل به محل کار و کارفرماست. از نظر همه کارفرمایان، داشتن نیروی کار قانع و کاردان بالاترین سعادت است. آن‌ها خواهان نیروی کار «وفادار» هستند.

من به‌عنوان یک فرد، به خانواده‌ام، دوستان و نزدیکانم، به عقاید و آرمان‌هایم، پرئرسیپ‌های اخلاقی و... وفادار هستم. اما در همه این موارد وفاداری من کم‌وبیش اختیاری است. در این‌گونه موارد، مثلاً خانواده و یا دوستان، از روی عشق و علاقه وفادار هستم. در بین دوستان، خود را فردی برابر ارزیابی می‌کنم. در حال این وفاداری معمولاً از روی اجبار اقتصادی نیست. در جامعه ممکن است به بسیاری از قوانین بنا بر آرمان‌هایم وفادار باشم، برخی را تحت فشار رعایت کنم، برخی را زیر بار نروم. اما از سرپیچی از قانون به خاطر وفاداری خود به یک سری از پرئرسیپ‌ها و آرمان‌هایم واقف هستم و بیه آن را به تنم می‌مالم. در محل کار، من نسبت به همکارانم احساس وفاداری دارم و در صورت لزوم قسمتی از کارهای آن‌ها را نیز انجام می‌دهم. ...

چرا همبستگی ...

ادامه از صفحه ۱۲

باز این وفاداری نیز متکی بر یک رابطه برابر است و کاملاً اختیاری است.

نوع دیگری از وفاداری، وفاداری من به یک رهبر سیاسی یا یک شخصیت مهم است. اگرچه ممکن است چشم و گوش مرا ببندد، اما باز این وفاداری اختیاری است. امری بسیار خطرناک که به کرات در طول تاریخ نشان داده شده که در صورت وسعت چنین وفاداری، احتمال وقوع فجایع غیرقابل‌تصور وجود دارد. در دوران خمینی، وفاداری به او کاملاً اختیاری بود. این سرسپردگی و نابینایی به آنجا کشید که بسیاری عکس او را در ماه دیدند، و بعدها به خاطر او حاضر به انجام هر جنایتی بودند. از جاسوسی تا قتل.

اما در محل کار، معمولاً کارفرما چنین کاریزمایی ندارد. در حالت عادی، اما نه همیشه، تنها ابزار رئیس و صاحب کارخانه برای ایجاد کارگران و کارمندان وفادار، استفاده از تهدید به بیکاری، تشویق‌های اقتصادی، ارتقا مقام و امتیاز است. در این مورد نیز رئیس یا صاحب کارخانه با کارمند و کارگر در موقعیت برابر قرار ندارند. طبعاً در بسیاری از محل‌های کار اسرار معینی وجود دارند که نباید به بیرون درز کنند، اما نحوه برخورد با کارکنان، سطح پایین امنیت کاری، کارهای غیرقانونی که مسئولین محل کار مرتکب می‌شوند، اقداماتی که به ضرر جامعه، مصرف‌کنندگان و یا کارکنان و یا بسیاری از موارد مشابه دیگر، جز اسرار محل کار محسوب نمی‌شوند. در همه این موارد و یا موارد مشابه کارفرما به کارکنان وفادار نیاز دارد. همه این‌ها با این عنوان صورت می‌گیرد که همه کارکنان و صاحبان یک کارخانه یا شرکت بایستی نسبت به هم احساس همبستگی داشته باشند، زیرا همه دارای یک هدف واحد هستند. هدف این است که محصولات و یا خدمات شرکت مربوطه به فروش برسند. اما آیا این به معنی داشتن همبستگی است؟ آیا داشتن هدف واحد برای همبستگی کافی است؟ اگر من و سی نفر دیگر در یک اتوبوس به سمت مقصد واحدی حرکت کنیم، مثلاً تهران، این به معنی داشتن همبستگی است؟

می‌توان تفاوت همبستگی و وفاداری را خیلی خلاصه چنین بیان کرد: هنگامی که من با گروه یکس احساس همبستگی می‌کنم این احساس در مورد کسانی است که من خود را یا آنها هم‌سطح احساس می‌کنم. طبعاً احساس تعلق به این گروه و اهداف آن کم‌کم موجب احساس وفاداری من به گروه یا اهداف آن می‌شود ولی این وفاداری اختیاری است. اما وفاداری دیگری نیز وجود دارد - بدون در نظر گرفتن وفاداری در خانواده و فامیل یا وفاداری به آرمان‌ها و امثالهم - که از همان ابتدا مبتنی بر یک رابطه نابرابر بوده است. در سیستم فئودالی، وفاداری در بین ارباب و ارباب‌رجوع، حامی و موکل وجود داشت. مثلاً شاه از

کسانی که به او اعلام وفاداری می‌کردند در مقابل دیگران حمایت می‌نمود، در عوض موکلین او موظف به پرداخت مالیات و یا دادن سرباز برای جنگ بودند. در جنوب ایتالیا ممکن است برخی به‌جای اعلام وفاداری به دولت و اجرای قوانین، با مافیا اعلام وفاداری کنند. به عبارت دیگر این رابطه به هیچ‌وجه برابر نبوده و فرد وفادار نگاه به بالا دارد. این فقط یک رابطه بده بستانی است. این هیچ ربطی به همبستگی که مبتنی روابط برابر است ندارد.

هدف اصلی سرمایه‌دار سود بیشتر و هدف اصلی کارگر تأمین معاش خود و خانواده‌اش است. در این میان، کسب سود بیشتر کارخانه برای کارگر به معنی امکان کار و نداشتن دغدغه بیکاری، اما برای سرمایه‌دار دقیقاً پول بیشتر است. به عبارت دیگر، سود بیشتر برای سرمایه‌دار هدف اول ولی برای کارگر یک هدف ثانوی است. نتایج عملی چنین هدفی برای آن دو متفاوت است. طبعاً اهداف فرعی بسیاری وجود دارند که همه در محل کار، فارغ از پست و مقام، در مورد آن‌ها باهم توافق کامل دارند.

اشلی تیلور، مدرس فلسفه در دانشگاه شفیلد، همبستگی را به دو دسته قوی و ضعیف تقسیم می‌کند. او معتقد است هنگامی می‌توان از همبستگی، اعم از قوی یا ضعیف، بین فرد و گروه سخن گفت که چهار شرط وجود داشته باشد: منافع مشترک، احساس تعلق به یک گروه، گرایش به همدلی و اعتماد متقابل. از نظر او، در همبستگی قوی، هر چهار شرط این رابطه کاملاً دوطرفه است، درحالی‌که در همبستگی ضعیف یا چند شرط می‌تواند یک‌طرفه باشند. در همبستگی قوی، اعضای گروه تعهدات معینی را قبول می‌کنند. نمونه همبستگی قوی می‌تواند همبستگی بین کارگران یک کارخانه باشد. در صورتی که کارگران اعتصاب کنند، همه اعضا متعهد به تبعیت از اعتصاب هستند. اگر کسی در چنین شرایطی به کار پردازد به‌عنوان «خائن» از گروه حذف می‌شود. اما در همبستگی ضعیف این چنین نیست. مثلاً حمایت دانشجویان یک کشور اروپایی از مبارزه مردم فلسطین از طریق تحصن در دانشگاه را در نظر بگیرید. در این مورد، تعهدی نسبت به مردم فلسطین، برای دانشجویان وجود ندارد. امروز دانشجویی در تحصن شرکت می‌کند اما به دلایل متفاوت، فردا امکان شرکت در تحصن را ندارد. حتی با چنین معیارهایی نمی‌توان از همبستگی کارگر و کارفرما در کارخانه یاد کرد. اما ممکن است یک کارگر و رئیس کارخانه، نه به‌عنوان کارگر و کارفرما بلکه تحت رلهای دیگری، مثلاً عضو یک حزب باشند. طبعاً آن دو در این نقش جدید یعنی به‌عنوان اعضای حزب می‌توانند منافع و اهداف مشترک و همه شروط یادشده در بالا را داشته باشند. اما این موضوع کاملاً جدایی است.

نتیجه اینکه، کارگران ایرانی از دو سو در زیر منگنه قرار دارند، یکی از سوی دولت و سرمایه‌داران که خواهان کاهش دستمزد و پایین آوردن هزینه تولید برای امکان رقابت در خارج هستند. دوم اینکه برخی از دوستان نیز بر اساس اینکه گسترش سرمایه صنعتی باعث رشد کشور و شکوفایی

اقتصادی است و نیز اینکه پیامد این امر منجر به تضعیف نظام ولایتی و ارگان‌هایی چون سپاه می‌شود، کارگران را به همبستگی با سرمایه‌داران دعوت می‌کنند. همان‌طور که گفته شد مشکلات اصلی مربوط به سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی است. اگر روحانی و اصلاح‌طلبان به خاطر عدم توانایی یا عدم تمایل در مبارزه علیه عوامل اصلی، که در درجه اول سیاسی هستند، سیاست مصالحه در بالا، و فشار به پایین را پیشه کرده باشند، در نهایت کارگران مجبور به پرداختن تاوان عدم توانایی دولت در حل مسائل کشور هستند. درست بنا بر همین منطق برخی از دوستان، به این دلیل که اپوزیسیون ایرانی توانایی کافی برای فشار به تغییرات لازمه سیاسی و اقتصادی برای رشد مناسب کشور به سران جمهوری اسلامی را ندارد و به خاطر حفظ «آرامش»، کارگران را به صبر و تحمل دعوت می‌کنند. آن‌ها نیز خواهان مصالحه کارگران با سرمایه‌داران به نام «همبستگی» هستند. این نه دعوت به همبستگی بلکه دعوت کارگران به اعلام وفاداری به سرمایه‌داران است.

وظیفه ما دفاع از حقوق و شرایط مناسب برای کارگران است، و نه بالعکس! طبعاً موارد مشترکی نیز وجود دارند که همه شهروندان ایرانی در مبارزه با برخی از قوانین و یا احکام‌های اقتصادی می‌توانند در کنار هم باشند. بهبود شرایط کارگران از هر جهت به نفع ایران است و آن را باید تشویق نمود. سؤال اینجاست، آیا این دوستان، به کارگران چینی در کارخانه‌های غربی، مثلاً اپل نیز پیشنهاد همبستگی با کارفرمایان را دارند؟

پویایی همبستگی و ایران

همبستگی چه اهمیتی برای مبارزات کنونی در ایران دارد؟ در این نوشته تاکنون بیشتر به همبستگی طبقاتی نگاه شده اما لازم است در اینجا پا را فراتر گذاشت. همبستگی همیشه به مورد شباهت‌ها نیست. واقعیت این است که همبستگی در درون گروه‌های متجانس پایدارتر از همبستگی در درون گروه‌های نامتجانس است اما محدود کردن خود به آن به معنی بی‌تفاوتی و نادیده گرفتن همه شبیه‌های متکرانه و متنوع سیاسی است که در بسیاری از موارد در طی مبارزه با انواع ستم در گوشه و کنار دنیا پدید می‌آیند. این موضوع در منطقه ما که خفاش جنگ کوردلانه در پی استمرار تاریکی در خاورمیانه است، از اهمیت بیشتری برخوردار است. همبستگی یک رابطه دگرگون ساز و متحول کننده است. همبستگی نه‌فقط گروه دریافت‌کننده، بلکه گروه دهنده را نیز متحول می‌سازد. این بدان معناست که همبستگی دارای پویایی ویژه خود است.

در دوران جنگ داخلی آمریکا، زمانی که شمال و جنوب آمریکا وارد یک جنگ سرنوشت‌ساز برای آینده برده‌داری شدند، فرسنگ‌ها دورتر در لنکشایر انگلستان، فردریک داگلاس از کارگران خواست که از «شمالی‌هایی که برای آزادی و تمدن» در مقابل «جنوب طرفدار بردگی و بربریس» می‌جنگند دفاع کنند. این در حالی بود که نیروهای طرفدار شمالی‌ها مانع صدور کتان به لنکشایر شده بودند. ...

ادامه در صفحه ۱۴

چرا همبستگی ...

ادامه از صفحه ۱۳

در طی سال‌های ۱۸۶۲-۱۸۶۱ به خاطر قحطی کتان در صنایع نساجی لنکشایر در حدود ۳۰۰۰۰۰ کار دائمی از بین رفته بود. در چنین شرایطی داگلاس گفت که «انسانیت نباید اجازه دهد که نیاز کارخانه‌های انگلیسی سرنوشت میلیون‌ها برده را رقم زند.» در آنوقت، دولت انگلیس خواهان مداخله در جنگ و فرستادن سرباز به آمریکا بود. درخواست داگلاس، باوجود وضعیت اقتصادی بسیار بد کارگران انگلیسی در لنکشایر تأثیر خود را گذاشت و گروه‌های حمایت از شمالی‌ها ایجاد شدند. اتحادیه‌های کارگری طی قطعنامه‌هایی از مبارزه علیه برده‌داری حمایت کردند. این امر به تلاش در جهت ممانعت از طرح‌های مداخله نظامی لرد پالمستون کمک بسیاری نمود.

از خودگذشتگی کارگران لنکشایر بی‌جواب نماند و در سال ۱۹۶۳ از آمریکا برای آنها کمک‌های جنسی و مالی فرستاده شد. در لیورپول، کارگران بندر از دریافت مزد برای تخلیه بارها خودداری کردند و کارگران راه‌آهن بارها را مجانی حمل کردند. مارکس که در این زمان تحولات جنگ داخلی در آمریکا را دنبال می‌کرد، اقدام‌های کارگران انگلیس را «فشار از بیرون» بر سیاست طرفداری از جنوبی‌ها که توسط پالمرسون اعمال می‌شد نامید و آنها را تحسین کرد. این فشار توسط جنبش کارگری ایجاد شد که درصحنه سیاسی از نفوذی برخوردار نبود. او گفت که این کارگران انگلیسی بودند که اروپا را از جنگ صلیبی برای گسترش برده‌داری در آنسوی اطلانتیک بازداشت. این همبستگی راه را برای جنبش کارگری در آمریکا باز نمود. به کارگران نشان داد که «تا زمانی که پوست سیاه داغ می‌شود، کارگر در پوستی سفید نمی‌تواند آزاد گردد.» (مارکس)

آنچه که از نمونه بالا می‌توان نتیجه گرفت این است که همبستگی عمدتاً «از پایین» است. دولتمردان انگلیس طرفدار جنوبی‌ها بودند اما درست آن‌هایی که در خارج از حوزه سیاست قرار داشتند، اعلام وجود کردند و مانع جنگ شدند (چیزی که متأسفانه جنبش همبستگی با مردم عراق در دوران بوش - بلر موفق به آن نشد). با این اقدام، فرودستان جامعه توانستند صدای خود را بلند کنند و یک عامل مؤثر سیاسی جدید ایجاد شود. کارگران انگلیس در طی این مبارزه به لحاظ سیاسی رشد زیادی نموده و توانستند به نیروی نهفته خود پی برند. پس از چندی اولین انترناسیونال کارگری در سال ۱۹۶۳ برای سازمان‌دهی بین‌المللی کارگران شکل گرفت.

این مثال نشان می‌دهد که برخلاف بدا موزی‌های مریسوم امروز، فرودستان جامعه از ظرفیت زیادی، حتی در شرایطی که ضربات زیادی را به لحاظ اقتصادی متحمل شوند، برخوردار هستند. از سوی دیگر نشان داد که مبارزه سیاسی در چارچوب مرزهای ملی باقی نمی‌ماند. در این مورد به‌خصوص از یک‌سو، داگلاس با مسافرت‌ها و سخنرانی‌های متعدد خود

در میان کارگران، توانست توجه آنان را به مسئله جلب نماید. از سوی دیگر ارتباطاتی که بین مخالفین برده‌داری مذهبی آمریکا و جنبش کارگری، و نیز پیوندهای دیگری که ایجاد شده بود به شکل‌گیری همبستگی با مبارزه علیه برده‌داری کمک نمود. در نتیجه می‌توان گفت، هیچ همبستگی وجود ندارد که حتمی تلقی گردد. فقط از طریق مبارزه سیاسی و جمع‌آوری نیروهاست که چنین مبارزه‌ای ایجاد می‌شود.

گفته می‌شود مهاجرین ایرانی در حدود هفت درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند. بخش بزرگی از این مهاجرین خواهان تغییرات رادیکالی در ایران هستند. آیا این نیرو می‌تواند مانع جنگ‌ها و مداخلات احتمالی در ایران و منطقه شود؟ می‌تواند به طرز مؤثری به بسیج نیرو علیه اعدام‌ها و احکام ضد بشری بیدگاه‌های جمهوری اسلامی بپردازد؟ آیا در میان این پنج شش میلیون ایرانی کسی مانند داگلاس وجود دارد؟

جنبش سبز در میان ایرانیان خارج از کشور جنبه‌جوشی ایجاد کرد. بسیاری در خارج از کشور که به هر دلیلی نمی‌خواستند ارتباطی با ایران و مسائل سیاسی آن داشته باشند، ناگهان به خود آمدند. شور و شوق فراوانی ایجاد شد، پراکندگی معمول نیروهای سیاسی جای خود را به نوعی اتحاد زودگذر داد. آیا این اتحاد می‌توانست شکل دیگری گیرد؟ می‌توانست تداوم یابد؟

یکی از بحث‌های قدیمی در مورد ارتباط داخل و خارج کشور این است که همه‌چیز باید از داخل شروع شود. آیا دیوار بلندی بین داخل و خارج کشیده شده است؟ آیا نمی‌توان تصور این را نمود که حرکتی در خارج، مثلاً اعتراض به یک حکم اعدام که بتواند عده زیادی اعم از ایرانی و غیر ایرانی را در کشورهای مختلف خارج به واکنش وادارد، باعث گسترش اعتراض به اعدام‌ها در ایران شود؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان حرکات موفقیت‌آمیزی را در خارج سازماندهی کرد که مستقیماً باعث آتش گرفتن تراشه‌های اعتراض به اعدام در داخل کشور شود؟ واقعیت این است که بسیاری از کارها را می‌توان در خارج از کشور سازمان‌دهی کرد، البته اگر از نوشتن نامه یا کامنت در فیس‌بوک فراتر رود، اقداماتی که در صورت اجرای موفقیت‌آمیز آن‌ها، می‌توانند بر روند مبارزه در داخل تأثیر مثبت گذارند. کشیدن دیوار بین این دو به شکلی که امروز در بسیاری از جاها گفته یا نوشته می‌شود درست نیست. طبیعی و لازم است که در مورد امکانات خارج از کشور نباید غلو نشود، اما این درک که خارج از کشور فقط نقش پشتیبان و دنباله‌رو داخل را دارد اشتباه است. این به معنی نفی اینک داخل نقش اصلی را دارد نیست، بلکه نفی وابستگی کامل خارج به داخل و یا کشیدن دیوار بین این دو است. در ایران سی‌ویک استان وجود دارد، تنها استان‌های تهران، خراسان و احتمالاً اصفهان از جمعیت بیشتری نسبت به استان سی و دوم کشور - یعنی تمام مهاجرین خارج از کشور - برخوردار هستند. مشکل بزرگ و اصلی جمع‌کردن این نیروی پراکنده، متنوع، و بزرگ حول یک دغدغه معین، برای اعتراضات هم‌زمان، مانند تظاهرات علیه اعدام، است. کاری تقریباً غیرممکن اما شدنی است. چنین

اقدامی نه فقط باعث تغییر کیفی در نحوه نگرش ایرانیان خارج به خود، به‌عنوان گروهی پراکنده و بی‌تأثیر، بلکه هموطنان داخل کشور نیز می‌شود. کافی است به یاد داشته باشیم که در انقلاب ایران، خمینی نه از داخل بلکه از خارج انقلاب را رهبری کرد.

تکثر

از آنجا که همبستگی می‌تواند بین گروه‌های متفاوت ایجاد شود، خود طبعاً منبعی از تنش است. همبستگی کارگران با بردگان سیاه در آمریکا بر پایه مبارزه با ظلمی بود که بر بردگان آمریکایی روا داشته می‌شد، ظلمی که یادآور ستم‌ها و بی‌قدرتی، و وضعیت نابسامان خود کارگران نیز بود، ضمن آنکه بخشی از جنبش کارگری نجات همه بشریت را وظیفه خود می‌دانست. اما این به معنی آن نبود که کارگران در مورد بردگان سیاه‌پوست عاری از پیش‌داوری بودند. بنا به گفته فونر که در مورد جنگ داخلی آمریکا و طبقه کارگر انگلیس تحقیق کرده است، جورج هاول رهبر چارلیست‌ها جنوبی‌ها را «دشمنان آزادی و پیشرفت» نامید، اما این به معنی آن نبود که او باور داشت که سیاه‌پوستان در هر عرصه‌ای از زندگی با سفیدپوستان برابر بودند. او چنین می‌پنداشت "سیاه‌پوستان در صورت آزادی یافتن می‌توانند بر بسیاری از معایب خود غلبه کنند."

پس از کشته شدن تریون مارتین در سال ۲۰۰۶ و سپس مایکل براون در فرگوسون در ایالات متحده، موج بزرگی از همبستگی در میان مردم آمریکا ایجاد شد. تظاهرات گوناگونی در محکومیت خشونت باورنکردنی پلیس علیه سیاه‌پوستان برگزار شد. یکی از شعارهای رایج در این تظاهرات، «دست‌ها بالا، شلیک نکن» بود. در میان فعالین سیاه‌پوست این بحث درگرفت که آیا سفیدپوستان اجازه بالا بردن دست‌هایشان به هنگام تظاهرات را دارند یا نه؟ مسئله برای برخی این بود که پلیس آمریکا فقط سیاه‌پوستان را به قتل می‌رساند و بالا بردن دست سفیدپوستان با واقعیت جور در نمی‌آید. بار دیگر این بحث‌ها نشان داد که همبستگی به‌هیچ‌وجه کار ساده و آسانی نیست.

در سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۸۴ به هنگام اعتصابات کارگران زغال‌سنگ در انگلیس، جنبش زنان علیه تعطیلی معادن زغال‌سنگ، که جنبشی فمینیستی بود به حمایت از کارگران معدن پرداخت. آن‌ها با شعار «مبارزه شما مبارزه ماست» و تهیه مواد غذایی از جمله پختن سوپ از کارگران حمایت کردند. فعالیت زنان در کمیته‌های معدن کاران در کنار معدنچیان که تکیه بر مردانیت داشتند موضوع ساده‌ای نبود. زنان درگذشته برای معدن کاران، افرادی بودند که از صحنه فعالیت سیاسی حذف شده بودند. در این مبارزه و همبستگی هم معدن کاران مجبور شدند که برداشت‌های غلط خود را در مورد زنان عوض کنند و هم زنان توانستند کم‌کم به نیرو و ظرفیت خود باور کنند. بنی کوک یکی از زنانی که در جریان همبستگی با معدن کاران به فعالیت روی آورده بود می‌گوید «به من همیشه گفته بودند که پخمه هستم اما اعتصاب به من یاد داد که نیستم». رابطه زنان کارگران و سازمان‌های فمینیستی که عمدتاً از طبقه متوسط بودند، اگرچه سازنده اما بسیار مشکل بود.

فیلم غرور (Pride)، که چند سال پیش درست شد و موفقیت‌های زیادی را کسب کرد، برخورد گروه‌های هم‌جنس‌بازی ...

ادامه در صفحه ۱۵

چرا همبستگی ...

ادامه از صفحه ۱۴

که به کمک معدنچیان شتافته بودند را به طرز جالبی به تصویر می‌کشید. در ایران، در ابتدای انقلاب و بالا گرفتن منازعات در کردستان، عده زیادی از انقلابیون، عمدتاً جوان، برای کمک به مردم به شهرها و روستاهای کردستان رفتند. در بسیاری از روستاها برخورد جوانان پُرشور انقلابی که زبان کردی نمی‌دانستند و عمدتاً از طبقات بالای جامعه بودند با روستائیان نیز به هیچ‌وجه ساده نبود. برخی از آنان به سرعت دریافتند که تصویر بسیار رمانتیک از اوضاع کردستان داشتند و آنجا را ترک کردند. عده‌ای در آنجا باقی ماندند و با خدمات خود کمک‌های زیادی به مردم منطقه نمودند.

بعد از جنایت جمهوری اسلامی در تابستان ۱۳۶۷، خانواده‌های این کشتار فجیع در طی تلاش‌های خود برای آگاهی یافتن از ابتدایی‌ترین حق خود، یعنی محل دفن عزیزان خویش، به مراجعه به نهادهای مسئول این جنایت، نوشتن نامه به مسئولین حکومتی یا مراجع مذهبی، تظاهرات و اعتراض پرداختند. آن‌ها مراسم‌های گوناگونی مانند مراسم چهلم، سالگرد و یا شب جمعه برگزار نمودند. در خاوران کم‌کم گروهی که از آن به نام «مادران و خانواده‌های خاوران» یاد می‌شود شکل گرفت. در طی سال‌های اولیه این خانواده‌ها مرتب به خاوران می‌رفتند. در این مدت، با وجود تهدیدها و خشونت جمهوری اسلامی، این خانواده‌ها به‌طور مستقل توانستند بدون در نظر گرفتن وابستگی‌های سیاسی فرزندان‌شان باهم همکاری کنند. از نمونه‌های آن، تجمع در برابر کاخ دادگستری در سال ۱۳۶۷ و انتشار نامه‌ای با امضای پنجاه تن از خانواده‌ها بود. برخی از مادران و اعضای خانواده‌ها به خاطر پیگیری در پرونه فرزندان‌شان بارها بازداشت شدند. آن‌ها تنها کسانی بودند که توانستند با پیگیری‌های خود و کمک برخی از افراد، سازمان‌های غیر حزبی و حزبی، و نشریات در خارج از کشور، به تدریج دیگران را از عمق یک فاجعه ملی باخبر کنند.

اگرچه اکثر اعدام‌شدگان از اعضای مجاهدین خلق بودند و در ابتدا گروه مادران هم‌طیف چپ و هم‌مجاهدین را می‌پوشاند اما کم‌کم در سال‌های بعد به تدریج ارتباط مادران مجاهد با مادران خاوران کم شد. همه موارد بالا نمونه‌هایی از همبستگی از پایین است که گروه‌ها و طبقات مختلف را به هم پیوند داد. همه این مثال‌ها نیز نشان‌دهنده مشکلات همبستگی، و اینکه چگونه در طی پروسه همبستگی نیروها و افراد درگیر دچار تغییر می‌شوند، می‌باشند.

نتیجه

تاکنون در این نوشته روند تحول مفهوم همبستگی از زمان ناپلئون تاکنون دنبال شده است. بر این نکته تأکید شد که همبستگی با خیرخواهی و وفاداری

متفاوت است. همچنین از همبستگی قوی و صوری نامبرده شد. در همبستگی قوی منافع مشترک، احساس تعلق به گروه، گرایش به همدلی و اعتماد به شکل متقابل بین اعضای گروه وجود دارد. در همبستگی صوری یک یا چند شرط می‌توانند یک‌طرفه باشند. بنا به گفته اشلی تیلور در همبستگی قوی اعضا تعهداتی در مقابل یکدیگر دارند. مثلاً به هنگام اعتصاب همه موظف به شرکت در اعتصاب هستند. چهار شرط بالا را می‌توان چنین توضیح داد:

هنگامی‌که از منافع مشترک صحبت می‌شود منظور اهدافی است که افراد به تنهایی نمی‌توانند آن‌ها را تحقق بخشند و برای نائل شدن به آن‌ها به کمک جمع نیاز دارند. مثلاً در همبستگی بر پایه نهاد در دولت رفاه، سیستم حقوق بیکاری یا بازنشستگی فقط در صورتی‌که همه در آن مشارکت داشته باشند و حق عضویت بپردازند یا مالیات دهند، میسر می‌گردد. در یک اعتصاب کارگری اگر نیمی از کارکنان خیانت کنند و سر کار حاضر شوند، اعتصاب موفقیت‌آمیز نخواهد بود. اما به‌جز منافع مشترک، منافع موازی نیز وجود دارند و این در حالتی است که رسیدن به هدف بدون کمک دیگری میسر است. در این حالت بین افراد و یا گروه‌ها، در ظاهر هدف مشترکی وجود دارد اما آن‌ها وابسته به هم نیستند؛ مثلاً هدف همه رانندگان اتومبیلی که در ترافیک گیر کرده‌اند، خلاص شدن از دست ترافیک است، همه کسانی که به‌طور اتفاقی سوار اتوبوس، قطار، یا تاکسی شده‌اند و مقصد معینی را دنبال می‌کنند، همه این‌ها منافع موازی هستند که در همبستگی صوری بین طرفین همبسته وجود دارند. نمونه دیگر، کارگران یک کارخانه در تهران برای افزایش حقوق دست به اعتصاب می‌زنند و مخالفین جمهوری اسلامی از آن حمایت می‌کنند. احتمالاً کارگران بدون نیاز به همبستگی از خارج و بنا بر نیروی خود در کسب اهداف خویش، موفق/شکست خواهند خورد.... هنگامی‌که از همبستگی صوری نامبرده می‌شود، منافع موازی و نه مشترک وجود دارند.

احساس تعلق. در این حالت فرد خود را عضو یک گروه می‌داند در عین آنکه گروه نیز او را به‌عنوان عضوی از خانواده پذیرفته است. در همبستگی صوری ممکن است من خود را عضوی از گروه بدانم اما گروه چنین ارزیابی نداشته باشد.

احساس همدلی. مثلاً من به‌عنوان ایرانی در جنگ نبوده‌ام. با این حال، هنگامی‌که دوست من می‌گوید عمومیش را در جنگ از دست داده، بدون آنکه خودم چنین تجربه‌ای داشته باشم، عمق مصیبت وارده به او را درک می‌کنم. مثال دیگر، اگر من زن باشم و زن دیگری که اصلاً او را نمی‌شناسم در رادیو بگوید هنگام راه رفتن در تاریکی احساس خطر می‌کند، بدون آنکه خودم دقیقاً ماجرای او را بدانم، احساس او را به خاطر تجربه شخصی درک کنم.

اعتماد متقابل. یکی برای همه، همه برای یکی. در همبستگی صوری ممکن است من به گروه اعتماد کامل داشته باشم اما گروه به دلایل مختلف نتواند به من اعتماد کند.

از نظر اشلی تیلور همه این شروط برای همبستگی قوی لازم هستند. در همبستگی صوری، یک یا چند شرط می‌توانند یک‌طرفه باشند.

اما در اکثر نظرات متفکرینی که تاکنون در این نوشته آمده، آنچه به‌فوقی تقریباً همه کمتر بدان توجه کرده‌اند کنش و واکنش افراد یا گروه‌هایی است که وارد یک رابطه همبسته می‌شوند. این نکته‌ای است که دیوید فیدرستون بدان پرداخته است. او همبستگی را به قوی و صوری تقسیم نمی‌کند، به همبستگی بر پایه نهادها و انستیتوها، اهمیت نمی‌دهد، بلکه تمرکز خود را بر همبستگی از جنبه شکل‌گیری، نیرو و اهمیت آن قرار می‌دهد. از نظر او در مورد همبستگی باید به چند نکته توجه نمود:

- اول: همبستگی یک رابطه دگرگون‌کننده برای همه طرف‌های درگیر آن است. از این نظر وقتی‌که صحبت از همبستگی بین همانندها می‌شود قدرت تغییردهنده همبستگی به فراموشی سپرده می‌شود. در طی پروسه همبستگی برخی از روابط قدرت و جنبه‌های هویتی تغییر می‌کنند. نمونه‌های تغییر را می‌توان در مثال‌های قبلی این نوشته دید.

- دوم: همبستگی عملی است که معمولاً از پایین ایجاد می‌شود. چنین همبستگی‌هایی نشان می‌دهند که چگونه طبقات فرودست جامعه که از نظر نخبگان و یا طبقات بالا بر روی آن‌ها نمی‌توان و نباید حساب کرد، با تحمل مشکلات خود را به عرصه ممنوعه سیاست وارد می‌کنند مانند همبستگی کارگران لنکشایر.

- سوم: کشیدن دیوار بین مکان‌ها ممکن نیست. همبستگی مرزهای ملی نمی‌شناسد.

- چهارم: باوجود اهداف مشترک، از آنجاکه همبستگی می‌تواند بین طبقات، افشار، و جنبش‌های مختلف شکل گیرد، پروسه ساده و آسانی نبوده و مملو از پیش‌داوری‌ها است. در همبستگی‌های ایجادشده فضاهای طبقاتی، جنسیتی، نژادی و قومی با هم برخورد می‌کنند. مسئله این است که نیروی همبستگی چقدر قوی و افراد و جنبش‌های همبسته چقدر توانایی حل مشکلات را داشته باشند.

- پنجم: همبستگی پدیده‌ای مبتکر است. آن روابط و فضاهای سیاسی را درهم می‌شکند. آنچه دیروز ناممکن بود، امروز میسر می‌گردد. - ششم: همبستگی هم بر پایه واقعیات و احساس شکل می‌گیرد. از این رو می‌توان با یک جنبه از نظر رورتی موافقت داشت که همیشه همبستگی برای «ما» در مقابل «دیگران» است. همبستگی همیشه مایه اتحاد و دوستی نیست. عمیق شدن دوستی «ما» ممکن است مایه تشدید نفرت «دیگران» از ما شود.

- هفتم: همبستگی ذاتی و پیش‌ساخته نیست. حتی هنگامی‌که از همبستگی طبقه کارگر صحبت می‌شود، بدون کار و فعالیت نمی‌توان آن را ایجاد کرد. اگر در ماجرای قحطی کتان در لنکشایر، داگلاس و دیگران فعالیت نمی‌کردند احتمالاً همبستگی، حداقل در شکل و وسعتی که ایجاد شد، به وجود نمی‌آمد.

از آنجاکه ائتلاف‌های سیاسی معمولاً از بالا شکل می‌گیرند، نمی‌توان آن را با همبستگی که معمولاً از پایین ایجاد می‌شوند یکی کرد. ائتلاف‌های سیاسی ممکن است زودگذر باشد، درحالی‌که همبستگی که از پایین شکل می‌گیرد معمولاً پایدارتر است. ...

ادامه در صفحه ۶

جای خالی سندیکاها، بازنشستگان در راس تشکل های زرد کارگری

صادق کار

اکبر قربانی دبیر (خانه کارگر غرب تهران) در هفته گذشته در مطلبی که خبرگزاری "ایلنا" به نقل از وی منتشر کرد، به بهانه حضور بازنشستگان در راس تشکل های کارگری، کارکرد تشکل های وابسته تحت کنترل "خانه کارگر" و تشکل های مشابه آن را هدف حمله خود قرار داد و تلویحا بر ناکارایی و تحت فرمان بودن آن ها صحنه نهاد و با غیر قانونی خواندن حضور بازنشستگان در "هیات مدیره تشکل های" کارگری "خواستار منع حضور آنان در رهبری این تشکل ها شد.

او بدون نام بردن از تشکل های مورد خطابش، آنان را به نداشتن دغدغه از بابت مطالبات کارگری و ماندن در راس امور به هر قیمتی متهم کرد. قربانی در نوشته اش علت ناکارایی تشکل های حکومتی را استفاده نکردن از نیروهای جوان در سطوح رهبری خلاصه کرد و کامیابی اتحادیه ها در سایر کشورها را به حضور نیروی جوان و به روز کردن خود دانست.

در این که تشکل های وابسته، اصولا نمی توانند به لحاظ نداشتن حمایت کارگری و ساختار دموکراتیک کارایی داشته باشند و هم چنین در خصوص جا خوش کردن رهبران این قبیل تشکل ها در راس امور، حتی پس از بازنشستگی، واقعیتی است انکار ناپذیر، که یکی از دلایل آن بی شک سود و امتیازات مالی و غیره است که این افراد به آن عادت کرده اند، دلیل دیگر ناتوانی این تشکل ها در تربیت کادرهای جانشین و رقابت بر سر امتیازات مختلفی است که عضویت در رهبری تشکل های وابسته به خاطر خدمت گزاری به دولت ها و کارفرمایان از آنها بهرمنند می شوند. موقعیت افراد در رهبری این تشکل ها هر چه بالاتر رود، طبیعتا سهم بیشتری از امتیازها نیز از آن فرد خواهد شد.

حضور علی رضا محجوب در راس "خانه کارگر" قریب ۲۸ سال، تنها یک نمونه از این واقعیت است. نمونه دیگر حسن صادقی است که هم چنان به رغم بازنشستگی مقام هایش در رهبری خانه کارگر را حفظ کرده و با چنگ و دندان از آن دفاع می کند، پیداست که تلاش این گونه افراد برای ماندن در قدرت موجب ناراضی و اعتراض کسانی در رده های میانی خانه کارگر که راه صعودشان را این افراد سد کرده اند، شوند.

آقای قربانی اگر نسبت به کم و کیف و ماهیت اتحادیه های کارگری و سبب وجودی آن ها اطلاع داشته باشد، که بعید است بی اطلاع باشد، باید خوب بداند که علل کامیابی اتحادیه های واقعی کارگری در کشورهای دیگر تنها بخاطر

حوان گرایی شان به زعم ایشان نیست، این اتحادیه را بر عکس تشکیلات خانه کارگر که توسط حکومت و برای مقابله با اتحادیه های واقعی کارگری ساخته و پرداخته شده است، توسط خود کارگران و در مجامع عمومی دموکراتیک و رای مستقیم کارگران و کارکنان موسسات و رشته های مختلف شغلی تشکیل و دارای اساسنامه و مقررات کاملا دموکراتیک هستند و بطور مرتب به اعضایشان راجع به عملکردشان گزارش می دهند. خانه کارگر که نمایندگان کارفرمایان و ولایت فقیه هم جزئی از این مجموعه هستند و مختص کارگران مسلمان است، در اتحادیه های واقعی نه چنین ارگان های نظارتی تعیبه شده و نه محدودیت دینی برای اعضا و رهبران شان وجود دارد.

افزون بر این ها این اتحادیه ها بر خلاف "خانه کارگر" به جد مطالبات مختلف اعضای شان را پیگیری می کنند و همراهی و عدم همراهی هایشان با دولت ها را دوری و نزدیکی دولت ها با رعایت قوانین حمایتی و رفاهی رقم می زند. در دنیا هیچ تشکلی را به غیر از خانه کارگر نمی شود یافت که ۲۸ سال دبیر کل و رهبران بدون تغییر باقی مانده باشند.

در هیچ اتحادیه واقعی مشکلی به نام کناره گیری نکردن بازنشستگان از رهبری وجود ندارد، زیرا منفعت خاصی برای رهبران وجود ندارد. از همین رو آقای قربانی اگر به راستی دغدغه اش پیگیری حق و حقوق کارگران است و مانند سایر رهبران خانه کارگر قصد استفاده ابزاری از طرح این مسائل را ندارد، خوب است در پی علل واقعی ناکارایی تشکلی برآید که خودش هم نقشی در سطوح میانی آن دارد و به جای مقابله با سندیکاها کارگری و سکوت تأیید آمیز درقبال سرکوب رهبران سندیکایی که در عمل پیگیرانه برای "هم افزایی" منافع کارگران قدم بر می دارند، از آن ها حمایت کند.

آخر چگونه می شود، هم ادعای نمایندگی کارگر را داشت و هم از سرکوب کسانی که برای قدرتمند کردن امکان چانه زنی و "هم افزایی" کارگران مبارزه می کنند حمایت کرد؟

واقعیت آن است که چه رهبران خانه کارگر و حامیان دولتی و کارفرمایی شان بپذیرند و چه نپذیرند، دوران حیات تشکل های وابسته به حاکمیت، امثال "خانه کارگر" که ماهیت مستقلی در مبارزه برای کسب مطالبات جنبش کارگران ایران ندارند، به سر رسیده است.

رهبران خانه کارگر که تصور غلطی از تحولات داشتند، تلاش کردند مانند سال های نخست پس از انقلاب با از سرگیری حملات فیزیکی به مجامع سندیکایی و ضرب و شتم رهبران سندیکایی و بستن محل های

اجتماعات شان با کمک نیروهای امنیتی و دستگاه قضایی، این فرایند را متوقف کنند، با این همه اما انجام این اقدامات موجب انزوای بیشتر خودشان و روی آوردن فزاینده کارگران به سندیکاها و فعالان سندیکایی گردید.

پس از آن که نماینده اعزامی سازمان بین المللی کار تشکیلات خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار را تشکل های مغایر با قوانین این سازمان اعلام کرد و خواستار اصلاح ماده ۴۱ قانون کار مطابق مقاوله نامه های سازمان بین المللی کار شد، سران خانه کارگر که بیش از پیش بفا و موقعیت شان را در خطر می دیدند، علنا با اصلاحات پیشنهادی هتیت اعزامی به مخالفت برخاستند، دولت وقت نیز که اساسا با سندیکاها مستقل کارگری مخالف بود به رغم حمایت فعالان سندیکایی از پیشنهاد اصلاحی سازمان جهانی کار به آن تن نداد.

با این اوصاف در بدنه شوراهای اسلامی کار کارگرانی هستند که به دلایل گوناگون و بویژه کسب تجربه از اعتصابات کارگری راه شان را از رهبران وابسته و سودجو خانه کارگر جدا و به سوی سندیکاها گرایش پیدا کرده اند. حساب این عده را که در محل های کارشان ناشناخته هم نیستند، البته باید از حساب رهبران خانه کارگر جدا کرد و برای همراه شدن آن ها با فعالیت های سندیکایی تلاش کرد.

کامیابی جنبش کارگری در سازماندهی سندیکایی بدون استفاده آگاهانه از همه امکاناتش میسر نیست.

آدرس پستی:

L.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

شماره حساب بانکی:

دارنده حساب بانکی: L.G.e.v

شماره حساب: ۲۲۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022
442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com